اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۲۸

دوره اول

دوشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹

بها ۱۵ ریال

در صفحات دیگر :

اتحاد، اتحاد!

آنچه می توان دید ، در این یکسال و دو سه ماه ، مبارزهٔ انقلابی توده های زحمتکش و مستضعف ایران با هشیاری ، اگرچه به آهنگی نا منظم ، در جهت برکندن پایگاههای غارتگری رژیم گذشته و قطع ریشه های وابستگی اقتصادی و سیاسی و نظامی به امپریالیسم پیش رفته است . چهرهٔ انقلاب ایران به رهبری آگاه و قاطع امام خمینی و شرکت فعال توده ها ، پیوسته مشخص تر شده است . تردید نمی توان داشت . این انقلابی است به تمام معنی خلقی و ضد امپریالیستی و تا حد نسبتاً کافی دموکراتیک . و خمینی است که دشمنی سبعانهٔ اردوگاه سرمایهٔ انحصاری جهانی را بر می انگیزد ، چنان که از همان آغاز به انواع توطئه ها و کارشکنی ها و تحریم اقتصادی و مالی برای تضعیف و متوقف ساختن انقلاب ایران دست زده و به موازات رشد انقلاب بدان شدت هم داده است . تا به حدی که تجاوز اخیر هوابرد آمریکا ، که نجات گروگانها را بهانهٔ آن قلمداد کرده اند ، رك و راست یك توطئه وسیع جنگ افروزانه و بسیار خطرناك که برای سرکوب انقلاب ایران بوده است . عمق و وسعت دامنهٔ این توطئه را می توان به قرینهٔ هم زمانی آن با حملات ایذائی عراق ، درگیری های کردستان ، آشوب و کشتار در دانشگاهها ، بمب گذاری در گوشه و کنار تهران و دیگر شهرها و حملهٔ چماقداران به اجتماعات و مراکز و احزاب سیاسی سنجید و دریافت . بی-شك این رشته سر دراز خواهد داشت . توطئه ها و تجاوزها به گفتهٔ بیشرمانهٔ کارتر و دیگر گردانندگان سیاست یانکی ، با شدتی فزاینده تکرار خواهد شد و همچنان که تاکنون با پشتیبانی سراسر جهان سرمایه داری ، از اروپای غربی

بقیه در صفحه ۸

تحولات اجتماعی در جامعهٔ روستائی ایران
از آغاز تاکنون

هوشنگ پورکریم

مقدمه

بی شك از جملهٔ اهم وظایف در هر کشور شناسائی همه جانبهٔ جامعهٔ روستائی آن کشور است . این وظیفه ، برای کشوری نظیر ایران ، بچند دلیل اهمیت بیشتری پیدا میکند . اولاً ، ایران در راه اعتلای انقلاب پیروزمند ضد امپریالیستی و دمکراتیک خود ، که سرنگونی رژیم شاه خائن و تأسیس جمهوری اسلامی نخستین گام در این راه است ، به برنامه های اقتصادی - اجتماعی واقع بینانه ای در جهت تحاشی از راه رشد سرمایه داری نیاز دارد تا بتواند آثار فلاکت بار رژیم مخلوع را در همهٔ عرصه های کشور و از جمله در عرصهٔ جوامع روستائی معدوم کند و راه را برای گامهای آتی رشد و تعالی هموار نماید . طبعاً با چنین برنامه هائی ، اگر نه حتی از لحاظ خطوط عمده و خصوصیات اساسی ، حداقل در جزئیات و نحوهٔ اجرای برنامه ها ، در شناخت همه جانبهٔ اعماق جامعه گزیری نیست . ثانیاً ، جامعهٔ روستائی ایران شامل قسمتهای عمده ای از کل کشور است . در حدود ۶۰ ٪ جمعیّت کشور در روستاها به سر می برند و در حدود نیمی از ساکنان شهرهای آن منشاء روستائی دارند و حتی بسیاری از شهرهای کشور هنوز به اقتصاد مبتنی بر فعّالیت های روستائی متکی اند . ثالثاً ، آداب و خُلق و خوی مردم کشور ، علیرغم علائم و خیم و ناهنجاری که به تابعیّت از وابستگی سالهای مداوم به جهان سرمایه داری عارض شده ، در متن اصلی و عمومی خود روستائی است و تا مدّتها روستائی باقی خواهد ماند .

بنا به چنین ملاحظاتی بود که تا حال مجموعه ای از مطالب گوناگون درباره جامعهٔ روستائی ایران ، مشکلات کشاورزی ، وضعیّت زحمتکشان روستائی و سرانجام سلسله مقاله هائی تحت عنوان "راه حلهای واقع بینانهٔ مشکلات کشاورزی و مسائل روستائی ایران" در هفته نامه های "سوگند" و "اتحاد مردم" به طبع رسید . با وجود این ، هنوز جا دارد مقالاتی در مضمون "تحولات اجتماعی جامعهٔ روستائی ایران" که از این شمارهٔ "اتحاد مردم" شروع میشود بر این مجموعه اضافه شود . به این امید که از تغییرات عمومی جامعهٔ روستائی ایران از آغاز و تغییراتی که اکنون در آن جریان دارد تصویر حتی المقدور واضحی ارائه شود . ولی گرایشی ناشی از طبع این مقالات در کمین آنها نشسته است تا مطالبشان را به مباحث آکادمیك و مناظره های مطلوب متخصصان تاریخ و جامعه شناسی تبدیل نماید که در اینجا به دلایلی نمیتوان به آن مجال و میدان داد .

بقیه در صفحه ۳

توسعه طلبی اقتصادی امپریالیسم در کشورهای در راه رشد

کامیابی های انقلاب رهائی بخش و نقش روزافزون کشورهای در راه رشد در عرصهٔ جهانی ، کشورهای امپریالیستی و انحصارات بین المللی را برای چاره جوئی دربارهٔ سرنوشت سیستم سرمایه داری در مجموع آن به ارزیابی مجدد اهمیت کشورهای یاد شده واداشته است . استعمارگران جدید امروز عقیده دارند که نگاهداری کشورهای رهائی یافته به عنوان پایگاههای استثمار یکی از راههای حفظ روابط استثمارگرانهٔ سرمایه داری است .

دولت های بورژوا - امپریالیستی و شرکتهای چند ملیتی که امپراطوری های اقتصادی و مالی و شرکتهای فرعی متعددی را در دهها کشور اداره می - کنند ، در خدمت این هدف های استراتژیك نواستعمارگرانه قرار دارند . در حال حاضر ارزش تولید کلی شعبه - های شرکتهای انحصارات بین المللی در خارج ، از ارزش کل مجموع صادرات کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری تجاوز - می کند . چند ملیتی ها تقریباً سه پنجم مبادلات سرمایه داری جهانی را کنترل می کنند که تقریباً ثلث آن مربوط به تهیه کنندگانی است که در داخل چند ملیتی ها عمل می کنند . مجموع منابع مالی (سرمایه گذاری ها ، "کمك" اعتبارات صادراتی و غیره) که از طرف ایالات متحده ، از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۵ در اختیار کشورهای در راه رشد قرار گرفت نزدیك به ۱۰۰ میلیارد دلار است ، از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۵ چند ملیتی های آمریکائی ۷۶۲۴ شعبه در خارج ، منجمله ۲۳۷۸ شعبه در کشورهای در راه رشد تاسیس کردند .

بقیه در صفحه ۸

مبارزات کارگران در اردوگاه امپریالیسم در سال ۱۹۷۹

سال ۱۹۷۹ که چهار ماه از آن سپری شده و به عقیدهٔ بسیاری از اقتصاددانان مرحلهٔ جدیدی در بحران اقتصادی باختر محسوب میشود ، سال تشدید مبارزهٔ زحمتکشان جهان سرمایه- داری در راه حقوق خود بوده است . تنها در شش ماه نخستین این سال مجموعاً ۲۵ میلیون نفر در جنبشهای عظیم زحمتکشان کشورهای سرمایه داری شرکت کردند . در شرایط تشدید اوضاع و احوال اقتصادی و بی نظمی های مالی و پولی ، انحصارات تلاش میورزند با تحمیل بار سنگین آشفتگیهای اقتصادی بدوش زحمت - کشان سودهای کلان خود را از آسیب بحران محفوظ نگاهدارند . آنها فعالیت شاخه های کامل صنعت را کاهش داده ، آهنگ تولید را کند کرده و از ایجاد ظرفیت های جدید چشم میپوشند . این امر موجب رشد سریع بیکاری و بنابراین بی اعتمادی به فردا برای کسانی میشود که هنوز کارشان را از دست نداده اند .

در انگلستان ، که سال گذشته نبردهای طبقاتی در آن شدت ویژه ای داشته ، طی هشت ماه (از ژانویه تا اوت) مجموعاً ۴ میلیون نفر که ۵ برابر همین مدت در ۱۹۷۸ است ، در جنبش مطالباتی شرکت جستند . در آغاز سال ۱۹۷۹ ، ۱۰۰۰۰۰ راننده کامیون - های سنگین دست به اعتصاب زدند . این سال مکانیسین - های راه آهن سه بار هر نوع فعالیت را در راه آهن بمدت ۲۴ ساعت متوقف ساختند . به علت اعتصاب کارکنان فرودگاهها هواپیما - های این کشور بمدت ۴ روز از حرکت باز ماندند . معلمان کارمندان توزیع آب ، کارکنان چاپخانه ها و کارمندان و تکنسین - های ادارات نیز دست از کار کشیدند .

بقیه در صفحه ۶

انتخاب هیئت اجرایی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران

اعضای موسس شورای نویسندگان و هنرمندان ایران ، پس از آنکه بیانیهٔ شورا را در تاریخ ۱۶ اسفند ۵۸ و اساسنامهٔ آن را در ۲۸ فروردین ۵۹ تصویب کردند ، روز چهارشنبه دهم اردیبهشت ۱۳۵۹ برای انتخاب هیئت اجرائی شورا تشکیل جلسه دادند .

در این گردهم آئی که پنجاه و یك تن از اصناف اهل قلم و هنرمندان رشته های مختلف هنر شرکت داشتند ، پس از انتخاب آقای سیاوش کسرائی به ریاست جلسه و انتخاب آقایان علی امینی نجفی و مهدی اسفندیارفرد به عنوان منشی ، بحث مختصری پیرامون پیشنهاد یکی از اعضای مؤسس دربارهٔ اساسنامه در گرفت و چون روح کلی پیشنهاد به اتفاق آرای حاضران پذیرفته شد ، رسیدگی بیشتر و تدوین نهائی آن برای گنجاندن در متن اساسنامه به هیئت اجرائی منتخب همین جلسه محول گردید . آنگاه ، با نظارت آقایان ناصر ایرانی و ناصر موذن و خانم شمیلا امیرابراهیمی ، انتخابات اعضای اصلی و علی البدل هیئت اجرائی و همچنین دو نفر بازرس مالی شورا انجام گرفت که نتیجهٔ آن بدین صورت اعلام میشود . اعضای اصلی :

۱ـ محمود اعتماد زاده "به آذین" ۲ـ محمد رضا لطفی ۳ـ مهدی اخوان ثالث ۴ـ محمد علی جعفری ۵ـ پرویز شهریاری ۶ـ ناصر پورقمی ۷ـ بهرام حبیبی

اعضای علی البدل :

۱ـ محمد زهری ۲ـ نازی عظیما ۳ـ رکن الدین خسروی ۴ـ هانیبال الخاص ۵ـ علی امینی نجفی

بازرسان مالی :

۱ـ محمد خلیلی ۲ـ مهدی اسفندیارفرد

در پایان هیئت اجرائی منتخب در جلسه کوتاهی که تشکیل دادند آقای محمود اعتماد زاده "به آذین" را بعنوان دبیر و سخنگوی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران انتخاب کردند .

با فعالیتهای سندیکایی زحمتکشان جهان آشنا شویم

درس پنجم

نیروی کار خرید و فروش میشود

از پیشه‌ور تا کارگر جدید

درگذشته، تولید کالاهای مختلف (غیرکشاورزی) بطور اساسی محصول فعالیت پیشه‌وران بود.

بطورکلی، مجموع فعالیت‌های مربوط به تولید محصول کامل به پیشه‌ور اختصاص داشت.

پیشه‌ور مالك وسایل تولیدش (ابزارها وغیره) بود. او محصول ساخته شده (کامل) را مستقیماً به مشتری میفروخت.

درمجموع پیشه‌ور خود شبه خودش "مزد" می پرداخت وسود حاصله نیز نصیب او میشد.

امروز دهها وغالباً صدها یا هزاران کارگر در کارخانه‌های بزرگ گرد می آیند وهریك جزئی از کار دقیقاً معلومی را انجام میدهند. بنابراین، تولید دیگر فردی نیست: تولید اجتماعی وجمعی شده است.

درعوض، درست مانند دوران گذشته، مالکیت وسایل تولید خصوصی باقی‌مانده است. یعنی درحالیکه هزاران کارگر در کارخانه بسیار جدیدی گرد آمده اند، این کارخانه، مواد اولیه، ماشین های آن وغیره به یك مالك یا به گروه معدودی از مالکین تعلق دارند.

کارگر جدید در اختلاف با پیشه‌ور گذشته دیگر بطور فردی مالك ابزارها و وسایل کارش نیست (زیرا این امر در عصر صنایع بزرگ که "ابزارها" یعنی ماشین های مورد استفاده قیمت های هنگفتی دارند، ناممکن است) از سوی دیگر، این وضع سبب شده است که سرمایه داران به عنوان مالك انحصاری وسایل وابزارهای تولید کار نکنند.

کارگر جدید بدون وسایل کار و وسایل تولید از همه چیز محروم شده است اما با اینهمه تنها یك چیز برای او باقی‌مانده که به شخصیت خاص زنده بودنش ارتباط دارد وآن نیروی کارش میباشد.

نیروی کار و کار

ــ نیرو (یا توانایی) کار عبارت از مجموع استعدادهای جسمانی یا فکری است که انسان یعنی کارگر برای تولید کالاها بحرکت درمی آورد. به بیان دیگر، نیروی کار مجموع کیفیت هایی است که به طرز کار اندام بشری مربوط میشود مانند نیروی عضلانی، نیروی عصبی ومغزی، کارآزمودگی حرفه‌ای وغیره.

کارگر در برابر فرد، این استعدادها را در اختیار سرمایه‌داران میگذارد ودرحقیقت او این چیزها را به سرمایه داران می فروشد.

نیروی کار نباید با کار اشتباه شود.

ــ کار فعالیت آگاهانه است که انسان به وسیلهٔ آن بطور روزافزون بر طبیعت مسلط میشود وآن را به خدمت خود وامیدارد. به وسیلهٔ کار است که انسان طبیعت (و منجمله سرشت خود را) تغییر میدهد. انسان طبیعت را زیرورو میکند وآن را دگرگون وبارور می سازد.

کار از لحظه‌ای که در کالاها واشیاء مفید مجسم میشود، ارزش آنها را بوجود می آورد. مثلاً یك دستگاه تلویزیون خیلی بیشتر از یك قفسهٔ چوبی که زیر آن قرار داده میشود، ارزش دارد، زیرا نسبت به آن کار بیشتری را در خود ذخیره کرده است.

کار فعالیتی است که به وسیلهٔ انسان انجام میگیرد نیروی کار چیزی است که در انسان وجود دارد وبه وی امکان می دهد که این یا آن فعالیت وکار را انجام دهد.

این وجه تمایز است که امکان میدهد استثمار سرمایه داری بفهم درآید.

نیروی کار یک کالا است

کارگر بجز نیروی کار که یگانه "ثروتش" میباشد، از همه چیز محروم است. بنابراین، او برای زیستن چه کاری جز کوشش در فروش نیروی کارش میتواند بکند؟

او این نیرو را به کی می فروشد؟

بدیهی است که این نیرو به سرمایه‌داران ومالکان وسایل تولید فروخته میشود.

برای سرمایه‌داران هیچ چیز بدون نیروی کار ــ نیروی کار کارگران ــ مفید نخواهد بود.

بنابراین، در رژیم سرمایه‌داری، نیروی کار یك کالا، یك محصول مفید است که خرید وفروش می شود.

قیمتی که سرمایه‌دار با آن نیروی کار کارگران را می‌خرد، نام ویژه‌ای دارد وآن را مزد می‌نامند.

در اصل، مزد قیمت ارزش تجدید قوای نیروی کار را تشکیل می‌دهد واین مزد باید به کارگر امکان بدهد که کالاهای ضروری (مواد غذائی، پوشاك، وسیله گرم کردن، مسکن، تعلیم وتربیت وغیره) را برای حفظ وتجدید قوای نیروی کار تهیه ببیند وبه مفهوم وسیع کلمه نیازهایش را برآورده سازد.

درس ششم

اضافه ارزش

نیروی کار ارزش‌های جدید بوجود می‌آورد

کالای "نیروی کار" به مالکیت سرمایه‌دار درمیآید واو آشکارا حق دارد که این نیرو را به منظور تولید محصولات تازه به منتهی درجه بکار وادارد واز این رو هیچگاه از این حق چشم نمی‌پوشد. محصولات تولید شده طبیعتاً در مالکیت انحصاری سرمایه‌دار قرار دارد.

...ارزش‌ها همواره زیادتر از ارزشهای لازم برای تجدید قوای نیروی کار است.

دقیقاً در مرحلهٔ کنونی تکنیکها نیروی کار بمراتب ارزشهائی زیادتر از ارزشهای لازم برای تجدید قوایش می‌آفریند. به بیان دیگر، ثروتها خیلی بیشتر از مزد است.

چرا وضع چنین است؟

جواب این سؤال را تحول تاریخی داده است. وضع مورد بحث با تحول در بهره‌وری فزایندهٔ کار پیوند نزدیك دارد.

در سپیده دم بشریت، بهره‌وری کار بسیار ضعیف بود. حتی غالباً انسانها نیروی کارشان را بیهوده مصرف میکردند (مانند شکارهای نافرجام وصیدهای بیهوده وغیره). در چنین وضعی تجدید قوای نیروی کار خود به خود میسر نبود ودر بدترین حالات انسانهای این دوره محکوم به مرگ (قحطی) بودند.

اما با پیدایش کشاورزی ودامپروری وابزارهای اولیهٔ فلزی اوضاع تغییر میابد وبهره‌وری کار از آن پس پیوسته گسترش میابد.

از زمان پیدایش صنعت جدید وسپس توسعهٔ آن بهره وری کار بطور باورنکردنی گسترش یافته است. البته، طی این مدت، نیازهای کارگر نیز افزایش یافته اند. این واقعیت نشان میدهد که کارگر جدید بیش از پیش بهره ده شده است. اما مزد واقعی[1] اش بطور ناچیز افزایش می‌یابد (آنهم به قیمت مبارزهٔ طبقاتی بسیار سخت) یا حتی گاه روبه کاهش دارد.

1ــ در اینجا "مزد واقعی" به قدرت خرید مزد گفته میشود.

دو بخش در روزانهٔ کار

البته اکنون ما در نظام سرمایه‌داری بسر میبریم. نیروی کار کارگر به سرمایه‌دار فروخته میشود. از این رو، هرچه کارگر تولید میکند در مالکیت سرمایه‌داری قرار میگیرد که برای او کار میکند.

بنابراین، ارزشهائی که نیروی کار در نخستین بخش روزانهٔ کار تولید میکند، برای تجدید قوا وبازسازی خود نیروی کار مصرف میشود. این ارزشهای جدید (که به پول تبدیل میشود) به عنوان مزد کارگر پرداخت میشود. کارگر در نخستین بخش روزانهٔ کار "برای خود"، برای بازسازی نیروی کارش، برای پرداخت مزدش، کار میکند.

کارگر هیچگاه در حد "کار برای خود" متوقف نمیشود، زیرا او نیروی کارش را برای مدت معینی (مثلاً "هشت ساعت") به سرمایه‌دار فروخته است. کارگر پس از تولید ارزشهای لازم برای پرداخت مزدش به کار خود ادامه میدهد. نیروی کار کارگر در دومین بخش روزانهٔ کار صرف تولید ارزشهای اضافی میشود. این ارزشها نه به کارگران بلکه به سرمایه‌داران تعلق دارند. ارزشهای اضافی که به پول تبدیل میشوند، اضافه ارزش را تشکیل میدهند وآن را باید یگانه سرچشمهٔ سودهای سرمایه‌داری دانست.

بنابراین، کارگر در دومین بخش روزانهٔ کار تماماً مجانی کار میکند. او در این مرحله برای خود وحتی برای حفظ نیروی کارش کار نمیکند، بلکه فقط برای اربابش (سرمایه‌دار) کار میکند.

گردش کار تولید اضافه ارزش را میتوان بصورت زیر ترسیم نمود:

کارگر امروز ظرف سه ساعت ارزشهائی را تولید میکند که برابر مزدش میباشد

۵ ساعت	۳ ساعت

سپس ۵ ساعت به کارش ادامه میدهد ودر جریان آن ثروتهائی تولید میکند که در مالکیت انحصاری سرمایه داران باقی می‌ماند.

این کار را کار مجانی می‌گویند.

این نیرو یک ارزش کلی تولید میکند که خیلی زیادتر از ارزشی است که برای حفظ آن ضرورت دارد. در نظام سرمایه‌داری باقیمانده ارزش از لحاظ حقوقی به سرمایه‌داران، مالکان وسایل اجتماعی تولید تعلق دارد. نتیجه اینکه سود سرمایه‌داری در اساس همان کار اضافی است که در ازاء آن به کارگران مزدی داده نمی‌شود و آن را در اصطلاح اضافه ارزش مینامند.

افزایش اضافه ارزش

سرمایه‌داران پیوسته تلاش میکنند که اضافه ارزش یا به بیان دیگر سودهایشان را افزایش دهند. این قانون سرمایه‌داری از راههای مختلف تحقق میابد:

ــ طولانی کردن مدت کار
ــ شدت دادن به آهنگهای کار
ــ بهبود سازمان کار وتکمیل نمودن وسائل تولید (ماشینها، ابزارها وغیره)

بنابراین، تنها مبارزات بی وقفهٔ کارگران میتواند سیاست استثمارگرانهٔ سرمایه‌داران را محدود نموده ودر نهایت آنرا نابود کند.

پوزش
در درس سوم در شمارهٔ ۲۷ اتحاد مردم سطر ۱۳ "ــ مدیران شرکتها وکارمندان" زائد است صحیح آن در پائین همان سطر چاپ شده است.

بقیه: توسعه طلبی اقتصادی...

و سه شرکت چند ملیتی: آلکن، آلومینیم، رینولد زمتال و کیرز ــ آلومینیم تا ۸۰٪ تولید آلومینیم و شش شرکت چند ملیتی تحت رهبری ریوتینتوزینك ۹۰٪ تولید قلع را زیر کنترل دارند.

ویژه کاری در تولید مواد اولیه که همواره از طرف چند ملیتی ها به کشورهای در راه رشد تحمیل میشود، برای ساختارهای اقتصادی این کشورها نتایج منفی ببار میآورد. کشورهای جوان با ادامهٔ ویژه کاری در این قلمرو نمیتوانند به افزایش انباشت سرمایه های خود بپردازند، زیرا درآمد های سرمایه گذاری های خارجی که بخش مهمی از این سرمایه ها را تشکیل می دهند. توسط چند ملیتی ها به کشورهای اصلی (مادر) منتقل میشوند این امر باعث می شود که کشورهای در راه رشد همچنان در حلقهٔ وابستگی اقتصادی چند ملیتی ها باقی بمانند.

در عین حال باتوجه به پیوند های همواره متنوع‌تری که بین کشورهای رهایی یافته وکشورهای سوسیالیستی برقرار میگردد ونیز تمایل خود کشورهای جوان به بسط و توسعهٔ اقتصاد مستقل ملی واقدامات قاطع حکومت های بسیاری از این کشورها در ملی کردن دارایی های خارجی شرکتهای چند ملیتی را مجبور نموده است که در رشد نیروهای مولده کشورهای جوان شرکت کنند وتغییراتی در ساختار سنتی سرمایه گذاری هایشان بوجود آورند:

(ادامه دارد)

از: و، سائولیاك

ترجمه: خ. اصفهانی

بقیه:

تحولات اجتماعی ...

قسمت اول: پیدایش جوامع روستایی در ایران

قبل از آنکه جوامع روستائی در ایران تشکیل شوند، مردم این فلات از طریق شکارگری، صیادی، گردآوری حبوبات خودرو... امرار معاش میکردند. ولی حتی همان مردم نیز در کار و زندگی خود به تجربه‌هائی متکی بودند که طی هزاران سال از نسلی به نسل بعد منتقل شده و تدریجاً قابلیت بیشتری یافته بود. تا آن وقت تنوع ابزارها و تراکم فنون کار، امکانات مردم را در برخورداری از طبیعت افزایش بخشیده بود. با وجود این، در دوره‌ای که انسان هنوز به زراعت و دامپروری نپرداخته بود، شرایط معیشت او تا حد زیادی از وضعیت طبیعت و کم و کیف محصولات آن تبعیت میکرد. در این دوره، به قول "فردریک انگلس":

«... دستآوردهای انسان بطور عمده محصولاتی به تمام معنا طبیعی بود و آنچه میساخت در اساس به ابزارهائی محدود میشد که او را در دسترسی به این محصولات کمک میکرد.» (۱).

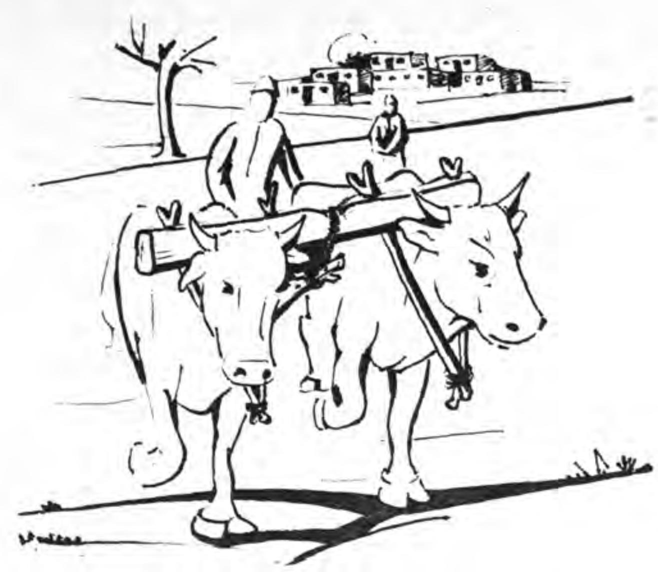
در مراحل نهائی این دوره که شکارگری و صید معمول شده بود، گروههای انسانی در اجتماعاتی که اصطلاحاً "طوایف اولیه" نامیده میشوند بسر میبرند. این اجتماعات نسبت به اجتماعات ماقبل دوام و قوام بیشتری داشتند و افراد آنها بیش از گذشته به همکاری نیازمند بودند. زیرا شکارگری و صیادی، در مقایسه با میوه‌چینی و خوردن ریشه‌های خوراکی و انواع سبزی و صدف و قورباغه و حشرات که قبلاً عمومیت داشت، مستلزم "سازمان کار" و تعاون اجتماعی کم و بیش انسجام یافته‌تری بود. بنا براین، برای شئون گوناگون کار و زندگی از قبیل نحوهٔ شکار و صید، وقت و وضعیت خوردن غذا، روابط جنسی، وضعیت قرارگاه طایفه و غیره آداب و نظام و مقرراتی قائل بودند. مثلاً منطقهٔ شکار برای طایفه و همهٔ وسایل قرارگاه به طایفه تعلق داشت. یعنی طبعاً هنوز از "مالکیت خصوصی بر وسائل تولید" خبری نبود. ادارهٔ امور عمومی، بنا به مصلحت طایفه و به اقتضای منافع مشترک اعضای آن، به افراد با تجربه‌ای واگذار میشد که برحسب تصمیم "شورای طایفه" به امر یا امور معینی گمارده می‌شدند. هیچکس در برخورداری از دستاوردهای اجتماعی بر دیگران مزیتی نداشت.

با این احوال که هنوز از ظلم و ستم و تمایزات طبقاتی خبری نبود، به علت نارسائی و قلت ابزارها و به علت آنکه انسان هنوز به زراعت و دامپروری نپرداخته بود، شرایط زندگی در "طوایف اولیه" بسی دشوار بود. در این دوره، نسل انسانی در هر جای دنیا که میزیست به زحمت میتوانست دوام پیدا کند. مثلاً با آثاری که از اجتماعات اواخر این دوره، یعنی از حدود سیزده چهارده هزار سال پیش در ایران کشف شده است، چنانکه "رمان گیرشمن" توصیف میکند، میتوان به دشواری و ناگواری زندگی مردم آن دوره پی برد:

«در آن عهد، انسان پیش از تاریخ که بیشتر در نجد ایران میزیست، در سوراخهائی که در جوانب پردرخت کوهها حفر میشد و بوسیلهٔ شاخه‌های درختان مسقف میگردید، زندگی میکرد، و یا غالباً یکی از غارها یا پناهگاههای سنگی متعدد را که اغلب آنها عبارت از بستر زیرزمینی رودهای کهن بود اشغال مینمود.

در بهار سال ۱۹۴۹ ما نخستین بار در ایران آثار بقایای انسان عهد مزبور را در حفاری غاری در "تنگ پبده" در کوههای بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر، تشخیص دادیم. در اینجا انسان برای تهیهٔ خوراک خود به شکار میپرداخت و برای این منظور حیله را بیش از اعمال قدرت بکار میبرد. وی به طرز استعمال چکش سنگی، تبر دستی، تبری که به چوب دستی شکافدار متصل بود، آشنائی داشت. همهٔ اینها ابزارهای بدوی است که بوسیلهٔ صیقل اندکی از ناهنجاری آنها کاسته میشد. آلات استخوانی از قبیل درفش که از استخوان حیوانات میساختند، بمراتب کمتر از مصنوعات سنگی متداول بود...» (۲)

چنین بود شمه‌ای از وضعیت جوامع انسانی در ایران، تا وقتی که شئون زندگی بر اقتصاد شکارگری و صیادی متکی بود و مردم هنوز به دامپروری و زراعت نپرداخته بودند. ولی سرانجام، این امر که یکی از مهمترین تحولات زندگی انسان است بوقوع پیوست. "گوردون چایلد"، در توضیح اهمیت زراعت و دامپروری، از آنها به عنوان "نخستین انقلاب" در "مراحل اعمال حاکمیت انسان بر طبیعت" صحبت میکند که این انقلاب به اعتقاد او "اقتصاد بشر را دگرگون ساخت" (۳) و "جان برنال"، وقتی که از ابداع فنون



کشاورزی" سخن میگوید، آن را از لحاظ اهمیت در ردیف "بزرگترین دستاوردهای تاریخ بشر" قرار میدهد (۴).

دانشمندانی که وضعیت "طوایف اولیه" را توصیف کرده‌اند غالباً ابداع فنون اولیهٔ زراعت را از دستاوردهای زنان میدانند. زیرا، در اجتماعات ابتدائی "نوعی تقسیم کار" بین زنان و مردان وجود داشت که برحسب آن مردان برای شکار و صید از قرارگاه طایفه دور میرفتند. ولی زنان، که غالباً باردار بودند و از نوزادان مواظبت میکردند، کمتر میتوانستند از قرارگاه دور شوند. به این لحاظ، آنان امور داخلی قرارگاه را سر و سامان میدادند و آن را سرپرستی میکردند. زنان، در عین حال به میوه‌چینی در جوار قرارگاه و کندن ریشه‌های خوراکی و به جمع آوری حبوبات خودرو در حوالی و نزدیک قرارگاه میپرداختند. بنابراین، زنان بیشتر از مردان میتوانستند با گیاهان مفید محیط زیست طایفه آشنائی پیدا کنند. آنان تدریجاً به نکاتی از رموز رویش برخی حبوبات نظیر جو و گندم خودرو و گندمک پی بردند. فهم و کشف این نکات در موفقیت نخستین تجربه‌های اولیهٔ زراعت که زنان از سر گذراندند مفید افتاد. بی‌شک، نخستین تجارب زراعت رفته رفته و طی چند نسل غنی‌تر شد. تا جائی که زراعت هم، اگر نه بیشتر از شکار و صید، حداقل در همان مقام از لحاظ اقتصادی اهمیتی پیدا کرد و کار به آنجا کشید که حتی عده‌ای از مردان هم به کشت و ورز روی آوردند.

به موازات ابداع زراعت، دامپروری نیز تدریجاً معمول شد. گویا تجربهٔ فنون دامپروری ابتدا از بره‌های حیوانات شکاری شروع شد که تصادفاً زنده دستگیر میشدند و به قصد ذخیرهٔ غذائی از آنها نگهداری میشد. چون مواقعی هم پیش میآمد که شکارگران با دست خالی از شکارگاه باز می‌گشتند و در نتیجه اعضای طایفه از گوشت شکار محروم میماندند و گرسنگی می‌کشیدند. به این لحاظ، شکارگران طایفه، در مواقع فراوانی شکار، عده‌ای از شکارها و از جمله بره‌هائی را که زنده دستگیر میکردند در محوطهٔ محصوری نگه میداشتند تا اینکه بزرگتر شوند. در اینصورت، میتوانستند آنها را در فصلی به مصرف برسانند که در آن فصل حیوانات شکاری در محیط زیست آنان کم تر می شدند. رفته رفته اهلی کردن حیوانات و پرورش دام، نه فقط به منظور استفاده از گوشت، بلکه همچنین برای استفاده از شیر آنها هم عمومیت یافت. مثلاً در ایران یکی از قدیمی‌ترین نشانه‌های دامپروری در "غار کمربند" (واقع در حوالی بهشهر) از حدود هشت نه هزار سال پیش باقی مانده است. از این آثار پیداست که ساکنان آن ناحیه بز و گوسفند نگاهداری میکردند تا از آنها برای شیردوشی و پشم‌چینی و نیز به منظور قربانی استفاده کنند. در عین حال، ساکنان "غار کمربند"، گندم و جو را به صورت دیمی کشت میکردند.

هنوز هم بین دانشمندان درباره اینکه ابداع زراعت یا ابداع دامپروری کدام یک زودتر اتفاق افتاده و معمول شده اتفاق نظر وجود ندارد. شاید در برخی مناطق زراعت و در برخی دیگر دامپروری بر دیگری مقدم بوده است. ولی در هر حال باید مسلم دانست که وقتی اجتماعات انسانی به دامپروری و زراعت دست یافتند، رابطهٔ انسان و طبیعت در معرض تغییرات فاحشی قرار گرفت. زیرا انسان، در دوره‌ای که اقتصادش مبتنی بر شکار و صید و گردآوری خوراک بود، به صورت چاپندهٔ طبیعت می‌زیست. ولی در دوره‌ای که انسان دیگر به زراعت و دامپروری پرداخته بود، به سازندهٔ طبیعت بدل شد. تا موادی را از آن بدست بیاورد که وجود آنها در طبیعت بی دخالت هدفمند انسان تحقق نمی‌یافت. یا بقول "فردریک انگلس":

"... دورهٔ دامپروری و زراعت برای بشریت آنچنان موجب نوآوری در روشهای تولید شد که به او امکان داد تا بر اثر فعالیتش بارآوری طبیعت را افزایش ببخشد." (۵)

در این دوره، رفته رفته بر تجارب عملی انسان در دامپروری و زراعت افزوده شد. فنون و ابزارهای کشت و ورز تنوع بیشتری یافتند. کج بیل ساده به خیش تبدیل شد که ابتدا چند نفر آن را میکشیدند و یکنفر از پشت آن را کنترل میکرد. بعد هم، با استفاده از نیروی کشش حیوانات، خیش را تکمیل کردند. براستی، وقتی که انسان خاک را با نخستین کج بیل‌ها و خیش‌هاشان می‌شکافتند، و مهر و نشان تفوق بشریت را بر طبیعت در زمین نقش میکردند. اکنون دیگر انسان قادر به کنترل ذخیرهٔ غذائی شده که نتایج آن در شئون گوناگون زندگی و از جمله در بالا رفتن سن متوسط انسان و افزایش جمعیت قابل درک است. گذشته از افزایش جمعیت، مسکون شدن نقاطی که قبلاً خالی از سکنه بود، ایجاد جوامع روستائی و گسترش سریع این جوامع نوظهور و عواقب دیگر هم ناشی از ورود انسان به دورهٔ زراعت و دامپروری است.

عمده‌ترین جوامع اولیهٔ روستائی در سرزمینهائی تشکیل شدند که، گذشته از منابع آبهای زراعی دارای خاک نرم و حاصلخیزی هم بودند. زیرا که کج بیل‌ها و خیش‌های ابتدائی آن زمان فقط میتوانستند در خاک نرم چنین سرزمینهائی کارآمد باشند. بنا براین، جوامع اولیهٔ روستائی در اراضی دلتائی و کنارهٔ رودخانه‌ها و در کوهپایه‌هائی که خاک نرم و حاصلخیزشان از رطوبت کافی برخوردار بود ایجاد شده‌اند. در کوهپایه‌ها، وجود خاک مناسب زراعت، ناشی از سیلابهای ادواری و مکرری بود که طی سالهای مداوم از ارتفاعات بسوی دشت و دره سرازیر شده و رسوبات خود را در دامنه‌ها به جای گذاشته بودند. پس، پیدایش جوامع اولیهٔ روستائی منحصر به نواحی معدود و محدودی نیست. با وجود این قدیمترین آثار اجتماعات مبتنی بر اقتصاد زراعی در حوالی دره نیل "بین النهرین"، "فلات ایران"، "آسیای میانه" و چند ناحیهٔ دیگر به دست آمده است که قدمت معدودی از آنها به حدود هفت هشت هزار سال پیش میرسد.

در ایران، حتی بر اساس تحقیقات کم دامنهٔ باستانشناسی که تاکنون به عمل آمده است، نشانه‌های قدیم جوامع روستائی در نواحی گوناگون کم نیستند. با تحقیقاتی که در "گنج تپه" (نزدیک کرمانشاه)، "تپه‌گوران" (در لرستان)، "گوی‌تپه" (حوالی ارومیه)، "تپه‌گیان" (نزدیک نهاوند)، "تپه‌حصار" (حوالی دامغان)، "تورنگ تپه" و "شاه‌تپه" (در دشت گرگان)، "سیلک" (نزدیک کاشان)، "شوش" (در خوزستان)، "خبیص" (در جنوب دشت لوت) و چند نقطهٔ دیگر صورت گرفته، میتوان با قطعیت گفت که از هشت هزار سال پیش تشکیل اجتماعات روستائی در مناطق پراکنده‌ای از این فلات آغاز شده و طی دو سه هزارهٔ بعدی بسط یافته است. مثلاً، "رمان گیرشمن"، ضمن تشریح آثار بدست آمده از "یک دهکدهٔ ماقبل تاریخی" ("سیلک"، در حوالی کاشان امروزی) که مربوط به هزارهٔ پنجم قبل از میلاد است، از توسعهٔ "فعالیتهای فلاحتی"، "نخستین پیشرفت در فن کوزه‌گری"، استفاده از اشیاء کوچک مسین" و از "مبادلات" بین ساکنان آن دهکده و مردم سواحل خلیج فارس سخن میگوید. به عقیده او، مردم همین ده، در هزارهٔ چهارم قبل از میلاد از چند نوع حیوان و اسبی که "واسط گورخر و اسب جدید" بود استفاده میکردند. در این هزارهٔ اخیر، بقول او:

"... استخدام این چهارپایان مسئلهٔ مسافرت و حمل و نقل را حل کرده و از سوی دیگر کشت مزارع را تسهیل نمود. دهکده به سرعت ترقی کرد. بشر که خیش را از سابق استعمال میکرد، به توسعهٔ فعالیت وی در رشتهٔ کشاورزی، بر آن شد که بیش از پیش طرز کار کردن اجتماعی را بپذیرد..." (۶).

ادامه دارد

یادداشتها:

(۱) ف. انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، انتشارات سوسیال، پاریس، چاپ دوم، ۱۹۷۳، صفحهٔ ۳۶

(۲) ر. گیرشمن: "ایران از آغاز تا اسلام"، ترجمهٔ دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۹، ص ۱۰

(۳) گ. چایلد: "انسان خود را میسازد"، ترجمهٔ احمد کریمی حکاک و محمد هل‌اتائی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ اول ۱۳۵۲، ص ۹۱

(۴) ج. برنال: "علم در تاریخ"، مجلد اول ترجمهٔ ح. اسدپور پیرانفر و کامران فانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۴، ص ۷۹

(۵) ف. انگلس: "منشاء خانواده..."، انتشارات سوسیال پاریس، چاپ دوم، ۱۹۷۳، ص ۳۶

(۶) ر. گیرشمن: "ایران از آغاز تا اسلام"، ترجمهٔ محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۹، ص ۱۹

******

م. ا. به‌آذین



افراشته، شاعر توده

(۱۲۸۷ ـ ۱۳۳۸)

بشکنی ای قلم ای دست اگر
پیچی از خدمت محرومان سر

درباره‌اش گفته میشد که نوجوان با استعدادی است، شانزده هفده ساله، یکی دو کلاس بالاتر از برادر بزرگم در مدرسه.

یک روز به خانهٔ ما آمد. نه برای بازی و وقت گذرانی، به بهانهٔ دوره کردن درس، برای یک هنرنمائی شگرف: مجسمه سازی.

در حاشیهٔ سنگفرش حیاط، لب خزندهای آجری خزه‌بسته محمدعلی را دبا زقلعه‌ای ـ همان افراشتهٔ سالهای شهرت شاعری ـ با دو تا پاره آجر و چند هیزم خشک که ما بچه‌ها برایش ذوقنان آوردیم، کوره‌ای افروخت و در یک طاس لعابی کهنه مقداری لحیم سفیدگری ـ به جای برنز که نمی‌دانستیم چیست و در دسترس نبود ـ آب کرد. در همان اثناء با قدری موم سیاه که در مشت خود ورزمی‌داد، گوزنی به اندازهٔ انگشت کوچک دست درست کرد ـ می‌توان قسم خورد که واقعاً گوزنی بود، ولی البته سر و گردنی داشت با شکم و چهار تا پا، مثل هر چارپای دیگر. پس از آن، یک جعبهٔ سیگار مقوائی خالی را دو پاره کرد و هر یک از آنها را با خاک سیاه آمیخته به شن باغچه انباشت و هموار کرد. گوزن مومی را روی شن خواباند و نرم فشرد و پایه‌های جعبهٔ مقوائی را با احتیاط برهم گذاشت. پس از کمی درنگ، باز کرد و گوزن مومی را بیرون آورد، بار دیگر پاره‌های جعبه را جفت کرد و با یک ترکهٔ نازک مجرائی برای ریختن قلع گداخته ترتیب داد. قالب آماده بود. قلع ریخته شد و پس از چند دقیقه مجسمه بیرون آمد، چیزکج کولهٔ خاک‌آلود پرلک و پیس که نه خود هنرمند را خشنود ساخت و نه ما بچه‌ها را که چشم انتظار چیزی در حد معجزه بودیم.

جوانک کمی دمغ، رفت و من دیگر هیجده بیست سالی او را ندیدم. بزودی از رشت، شهرزادبومی هر دو مان، کنده شد و مشهد و تهران و تحصیل در فرانسه و بازگشت به ایران برای خدمت در نیروی دریائی. در این مدت شعرهائی فکاهی و انتقادی البا به گیلکی و با همان نام را دبا زقلعه‌ای، از او بر سر زبانها افتاده بود و ربه‌گوش من هم میرسید و خاطرهٔ کارگاه مجسمه سازی آن روز ما را برایم زنده میکرد.

در سال ۱۳۲۳، پس از تقاضاها و واسطه انگیزیهای مکرر سرانجام از ارتش به وزارت فرهنگ منتقل شدم. پیش از هر چیز برای آنکه آزاد ببیندیشم و بنویسم، دستمایه‌ای هم از چند نوشته و داستان کوتاه داشتم که میخواستم بی مزاحمت و سرک کشیدن فضولان رسمی به چاپ برسانم.

آن روزها، جنگ در جبههٔ خاوری سخت ترین مراحل خود را پشت سر میگذاشت. دیگر امید نجات از طاعون فاشیسم در افق موسوم میزد. اما در ایران، فضای آلودهٔ سودجوئی و رشوه‌خواری و احتکار، و هجوم قحط و بیماری، توده‌های زحمتکش کم درآمد را سخت آزار میداد. سرکشی و اعتراض، جوانان و روشنفکران را به تلاش چاره‌جوئی و امید واداشت. نظام پوسیدهٔ فئودال ـ بورژوائی ایران میبایست فرو بریزد. افراد و دسته‌های عصیانگر نوجود در کلوب حزب تودهٔ ایران به هم میرسیدند و پیوند می‌یافتند. من هم در آنجا بود که محمدعلی افراشته را پس از سالهای دراز باز یافتم. "آی گفتی" و بر سر زبانها بود. هر کس که به او میرسید سلام دوستی خود را با برگردان همین شعر چاشنی میداد: "آی گفتی!" و او با خنده و مثلک مهربانی بدان پاسخ میگفت.

افراشته‌ای که در سالهای بیست دیدم و با دل و جان به دوستی گرفتم، مردی رنج آزموده بود که از بسیاری مضایق زندگی به سلامت گذشته بود. حرفه‌های گوناگونی داشته بود که او را با همه‌گونه مردمی درخور کرده بود. و اینک او گنجینه‌ای از تجربه‌ها و داستانها و مثلها بود. خنده‌اش روشن و صدائی گرم و اندک مایه شکسته داشت. مهربان و فروتن، و در همان حال بسیار به خود مطمئن بود، با همان سادگی و صفای زیرکانهٔ مردم گیلان که نا آزموده‌ها و ناتراشیده‌ها را به اشتباه میاندازد. زندگی چهرهٔ خوشایند او را در قالب رنج و تلاش ریخته بود. به خود و رخت و رویش کم میرسید. شاید هم این از بی‌حوصلگی‌اش نبود، دسترسی نداشت. "۳ ای چاردر مساله پالتوی من ـ ای رفته سر آستین‌ودامن" را نباید تنها زائیدهٔ تخیل شاعرانه‌اش دانست. این مجتهدزاده که به گفتهٔ خود در کودکی للهٔ سیاه او را به مکتب میرساند، بسیار زود طعم تنگدستی را شناخت و کسب نان روزانه هموار بزرگترین دغدغهٔ زندگیش بوده است. یک بار برایم حکایت کرد که در خانه برنج به اندازه‌ای که یک کته بار بگذارند نبود. می‌بایست هم آبرو داری کرد. قرض خواستن از در و همسایه مایهٔ سرشکستگی می‌شد. از این رو به دستور مادر، به قنادی سر میدان رشت رفت و سفارش داد:

ـ زن آقا، عصری مهمان دارند. گفته‌اند دو مجموعه شیرینی خوب بفرستید شاگردتان بیارد در منزل. بعد حساب میکنیم.

و آن روز اهل خانه خود را با شیرینی سیر کردند.

* * * *

افراشته در شعر گیاهی خودرو بود. هرچه از تازگی و شادابی و هرچه از طنز موشکاف و تصویر نازک‌تراش در شعر او هست، از خود اوست. در لفظ و در مضمون، کمتر از کسی جامهٔ عاریت خواسته است. اگر هم در جائی، مثلاً از بوستان سعدی، چیزی به تضمین آورده، صورتک ریائی جد و پند را از او برکنده در تند ترین رنگ تمسخر پیش چشم همگان گذاشته است:

"قناعت کن ای نفس بر اندکی" که خر پول و بی پول بینی یکی
"نصیحت شنو از مرد گزین" گرسنه نهد سر به روی زمین
"خدا را ندانست و طاعت نکرد" که با نان سیلو قناعت نکرد

و این نان سیلو، در سالهای جنگ و اشغال ایران و در شدت کمبود گندم که به یغما میرفت، آمیزهٔ رسوائی از خاک اره و سبوس و ارزن نکوبیده بود که به خورد تودهٔ بی پناه میدادند و زیر دندان به سختی چوب و سنگ بود.

افراشته با زحمتکشان و محرومان همدردی بی غل و غشی دارد. رگ و ریشهٔ دردشان را دیده و حس کرده است و میداند که درمان چیست: آگاهی و مبارزه. او شعر خود و هنر خود را پیگیرانه در این راستا به کار میگیرد. در شعر او نیروی سرایت شگرفی است. در حال جای چون و چرا در آن نمیتوان یافت. بی درنگ باید پذیرفتش و این از آن رو است که از دل زندگی هر روزه برمی جوشد و مانند خود زندگی گرم و گیرا و الزاما باورکردنی است. شعری سخت آموزنده به همان زبان رنگین و بی پردهٔ توده‌ها، دور از تکلف سرد ادیبان و آموزگاران مکتبی. در این زمینه هرچند در حواشی، میتوان به بیتی استناد کرد که در آن افراشته از ایرج میرزا سود جسته است:

کبلهمی چشم به هم دوخته بود
فارغ از هرچه پدر سوخته بود

اینجا، هم زبان و هم حال و هوای شعر با لطف آراسته و رویهم بیجان گفتهٔ ایرج تباین دارد:

نازنین چشم به شط دوخته بود
فارغ از عاشق دلسوخته بود

یکی فراغت بی خبری و بی دردی است، دیگری خبر از حادثه‌ای نزدیک میدهد که شنونده را گوش به زنگ میدارد. و چشم دقت و کنجکاوی او را به زبان گوینده میدوزد: ها، چه بر سر این بیچاره "کبله محمود تره‌بار فروش" آمده است؟ و تا پایان داستان نفس در سینه‌اش حبس می‌شود.

این گیرائی نیرومند بارزترین ویژگی شعر افراشته است. نمی‌توان خود را از سر پنجهٔ آن رها کرد. با هرچه میگوید، خراشی تند بر ضمیر ما میدهد و یاد دردی نزدیک را به خون می‌نشاند. کسانی را که او با دقتی جادوئی تصویر میکند، ما خود دیده‌ایم و با آنها زندگی کرده‌ایم. "مشتی حسن، کاسب زیرگذر"، "شوفر تاکسی، ارمنی، هاراتون"، "زن عریضه‌نویس"، "خاش حسن و کی خود اصغر"، "مفتخورالاعیان" یا "دایه" و آن "خانمی" که به او میگوید: "دایه، ای دایهٔ ذلیل مرده"، همه‌شان مظاهر عادی دنیائی هستند که از سر غفلت بدان خو گرفته‌ایم، و او این دنیای ناروای ستمکشی و ستم را از زیورهای دروغین رسم و عادت برهنه میکند و زشتی هولناکش را به ما مینمایاند. و چه در تصویر ریزه‌کاری‌های دروغ و ریا و ستم چیره‌دست است! هنر بزرگ افراشته در واقع بینی هنرمندانهٔ اوست که تا حد رونویسی از واقعیت تنزل نمیکند. براستی جز چشم هنرمند نمیتواند یک دکاندار سر به راه نماز خوان را با این تعادل استادانه در انتخاب اجزای تصویر ببیند و منعکس کند:

بیضوی ریش و تراشیده سری
کربلا مشهد کرده سفری
پین پیشانی مانندهٔ مس
اتصالاً دو لب اندر بس بس
دم دکان زده دستی پرشال
گرم آی پول حلال پول حلال . . .

همدردی شاعر با مردم سادهٔ ستمدیده تنها در آموخته‌های او ریشه ندارد. مردم دوستی او تنها اثر تعقل نیست. او با تن و رگ و پوست خود به توده‌ها پیوسته است. و همین است که به شعر او چنان لحن راستی و صمیمیت میدهد:

بنویس که بیمار شده مرد کمینه
افتاده مریضخانه گرفته سل سینه
توضیح کنار شده ماه نهمینه
بنویس مریضخانه چی گفته است، آمیرزا
کارش دگر از کار گذشته است، آمیرزا

و آنوقت، در آنسوی خندقی که ستمگر مفتخواره را از رنجبر غارت شده جدا میکند، "خانم" استکه دایه‌ای از ده اجیر کرده را به این زبان از شیر دادن به جگرگوشهٔ خود شمانع میشود:

بچه‌ات شیر می‌خواد چکار؟ بد بخت!
این ادا ها را در نیار، بد بخت!
بچهٔ بی پدر، گدا، دهقان،
پستون اینقدر تو حلقا ونچپان.
فرض کن شد بزرگ میان دهات
چی میشه، غیر گاوچران دهات؟

و این هر دو تصویر واقعیت یگانه را در پیش چشم میگذارد: واقعیت بهره‌کشی و مچاله شدن چهرهٔ آدمی در جامعهٔ طبقاتی. در تلاش برای فروریختن بنیاد ستم در چنین جامعه‌ای است که افراشته از شعر خود ناقوس بیداری میسازد و کارگر و دهقان و دیگر زحمتکشان را به مبارزه فرا میخواند. کارفرما را به کارگرنشان میدهد و میگوید:

شده از خون تو مست این زالو
تا که مست است بگیرش ز گلو

یا در جای دیگر به دهقانان خطاب میکند:

"گر تضرع کنی و گر فریاد"
خان بتو مزرعه نخواهد داد
نیست خان و وزیر و بک پشتت
یار تو هست بازو و مشتت

و در بیان آرزوی خود میگوید:

شود من نمیرم، ببینم که ده شد
به دست و به دستور دهقان، دهاتی؟

و در شادی از آنچه بر سر ملک فیصل و نوری سعید مزدور آمده است، به تلویح و ایهام همپالکی‌های ایرانی‌شان را به یاد میآورد:

ذات شاهانه و ملوکانه
چانه انداخت بی چک و چانه
دفع شر و مزاحمت فرمود
مسکرآباد را قباله نمود
همجوار عزیز شد آزاد
روز خوش، نصیب ایران باد!

* * * * *

افراشته، برغم سختی‌ها و تلخی‌های زندگی، و با وجود خطرهائی که تهدیدش میکرد، تا به آخر به رام خود، به آزادی ایران و به اندیشه و آرمان رهائی زحمتکشان وفادار ماند. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، که جانش را در خطر افکنده بود، او را به ترک یار و دیار مجبور کرد. در صوفیه که پناهگاه امن او شده بود، قلب افراشته همچنان به آهنگ سودای تودهٔ رنج دیدهٔ ایران می‌طپید. داستانها و اشعاری که او در بلغارستان سروده است یاد ایران را زنده می‌داشته است، اما از بخت بد معلوم نیست پس از مرگ زودرس او چه سرنوشتی داشته‌اند. کاش دو پسری که از او بجا مانده‌اند، برای گردآوری و انتشار این آثار دوران پختگی هنر پدرشان فرصتی بیابند و همتی کنند!

سخن از افراشته، بی آنکه از او به عنوان شاعر بزرگ گیلکی یاد شود، تمام نیست. افراشته شعر گیلکی را به پایهٔ والائی از اندیشه و رنگ آمیزی شاعرانه و رسائی کلام رسانده است. منظومهٔ "چهار فصل" او بی گفت و گو شاهکاری است و در آن بازپیوند محبت شاعر با تودهٔ شریف زحمتکشان روستا به قوت پیدا است. با این همه در اینجا مجالی برای بحث در این باره نیست. اگر فرصتی دست داد، دستاویزی برای خوشه‌چینی خواهد بود.

****
*
***

تله‌موش

از افراشته :

این حکایت شنو که در بغداد
تله تق کرد و موشه‌توش افتاد
شاه بغداد از این صدا شد مات
ختم شد ، فاتحه مع‌الصلوات !
از چنان تله و چنانه تقی
تله بگذار را زگل طبقی
جبههٔ ملی عراق عرب
فیصله داد کار را یکشب
تله تق کرد و گور شه گم شـد
فیصلی (۱) رفت و فصل مردم شـد
نازشست تله گذار عراق
احسن احسن به شاهکار عراق
شاهکاری که کار شه را کرد
پدر از خائنین بدر آورد
بهجت آور خبر برای بسی
چون نگه می کنم نماند کسی
قبلهٔ عالم وکس‌وکارش
دورقاب سبزی چین دربارش
واعظ عامل و ثنا گویش
مدح و ارواحنا فدا گویش
اطلاعاتی چاخانچی او
رادیو باشی و یالانچی او
زاهدی ، بختیار و شعبانش (۲)
از آژان بنگی تا دائی جانش
هم غیاب حضور ، امین حضور
شد یه هو ذرت کُلُّهم قَمصور
ذات شاهانه و ملوکانه
چانه انداخت بی چك و چانه
دفع شر و مزاحمت فرمود
مسگرآباد (۳) را قباله فرمود
کله پا گشت قبلهٔ عالم
از سیه مهره ها یکی شد کم
نه ز ارواحنا فدا اثری
نه هم از سایهٔ خدا خبری
چشم بدخواه ها بابا غوری
شد عراق عزیز جمهوری
یه هو یك ملت از اسیری رست
کند و زنجیرهای ظلم شکست
رفت ملت سوی آزادی
شد شهنشاه مسگرآبادی
همجوار عزیز شد آزاد
روز خوشتر ، نصیب ایران باد !
از زبان عموم ایرانی
ایلی و شهری و دهستانی
تهنیت بر برادران عراق
دولت نوبر و جوان عراق
تسلیت از برای آمریکاست
گردن انگلیس شال عزاست
نه از این که امیر فیصل رفت
نفت کرکوك و نفت موصل رفت
آنهمه خرج وآنهمه جاسوس
با یك اردنگ خلق شد فانوس
ملخ افتاد توی بستانش
خشك شد شاخ و ساق پیمانش
حاجی بغداد خرابه ، پیمان هم
حاجی نفتت برآبه ، پیمان کم
رفت نوری سعید (۴) خرحمال
آن که میکرد نوکری سی سال
از برای بقای استعمار
آن که میکرد متصل کشتار
ای بسا لاله داغدار از او
نام ننگی به یادگار از او
نوکرپا رکابی پیمان
ترك وایران ،عراق وپاکستان
آن که میداد دم به دم آتش
رفت دودش به چشم هیزم کش
شد زمستان تمام در هر حال
روسیاهی بماند بهر زغـال

۱ ــ ملك فیصل دوم ، پادشاه عراق
۲ ــ سپهبد زاهدی ، تیمور بختیار و شعبان جعفری "بی مخ" از مشاهیر کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲
۳ ــ گورستان سابق تهران
۴ ــ نوری سعید پاشا ، سیاستمدار عراقی مزدور انگلیس که بارها نخست وزیر عراق بـود .

دهاتی

تو توفیر داری با خان ، دهاتی ؟
چه فرق است بین تو و آن ، دهاتی؟
چرا او چنان مست عیش است و عشرت
چرا تو چنین زار و نالان ، دهاتی ؟
چرا هر چه رنج است و غم ، قسمت تو
چرا گنج ، سهمیهٔ خان ، دهاتی ؟
چرا خربزه هر چه خوب است و شیرین
نصیب شغال بیابان ، دهاتی ؟
همه تخم مرغ و کره ، کبك و تیهو
تو آری ، کند کوفت اعیان ، دهاتی ؟
ندارد مگر معده‌ات قابلیت
نداری مگر سی دو دندان ، دهاتی ؟
مگر دکتری داده دستور طبی
که محرومی از هر چه جز نان ، دهاتی ؟
همه پشم و ابریشم از تو ،
خودت در عوض لخت و عریانی، دهاتی ؟
مگر زیر پیراهن کرك بره
تنت را زند سیخ و سوهان ، دهاتی ؟
مبادا بگوئی خدا خواست این را ،
میاور خدا را به میدان دهاتی !
خدا بندگان را همه دوست دارد
نخواهد ستم بهر آنان دهاتی .
خدا کدخدا نیست تا چاق و لاغر
نهد فرق در گوسفندان ، دهاتی .
قلمزن برای سگ خان قلم زد
جل ترمه ، دارو و درمان ، دهاتی .
ولیکن برای تو زد مرگ و ماتم .
قلمزن مگر بود نادان ، دهاتی ؟
به گوش‌تو خواندند ، این یاوه‌ها را
به پشتت نهادند پالان ، دهاتی .
که گفتت که یك قریه انسان کند جان
برای یکی یا دو حیوان ، دهاتی ؟
تفنگ شکاری برای چه داری ؟
چرا می کشی خوك را ، هان ، دهاتی ؟
به این جرم لابد که حیوان موذی
رساند به محصول خسران ، دهاتی .
مگر شاخ و دم دارد این خوك خرمن ؟
چرا جسته از تیرباران دهاتی ؟
شود ، من نمیرم ببینم که ده شد
به دست و به دستور دهقان ، دهاتی ؟

اخوی

ممکنه خواهش‌ما رو بپذیری ، اخوی ؟
یك قلم حجره نیائی و مزاحم نشوی
بله ،تصدیق ، که شش‌تا قد و نیم قد داری
راست است این که به جان آمدی از بیکاری
نه وکیلم ، نه وزیرم ، نه رئیس‌الوزرا
حقش این است که ضایع نکنی وقت مرا
درد بیکاری اگر کرده ترا زار و ذلیل
در مجلس‌که نبستند ، برو پیش‌وکیل
بیخ گوش‌کرشان نعره و فریاد بزن
نشنیدند اگر ، سیلی آزاد بزن
به خیال تو رسیده علی آباد دهی است
مرگ یکدانهٔ من همچه خبرهائی نیست
بام من بیشتر و برف من از تو بیش است
این محیطی است که هر کس‌به خیال خویش است
ابوی موقع مرگش‌نه کفن داشت نه گور
پدرم سوخت که کردم دو سه شاهی جم و جور
یاد باد آن که عبا کهنه قبا کهنه بدوش
بود دام در سنهٔ جرت مائه کهنه فروش
پوست انداخته و رنج کشیدم بسیار
تا شدم حضرت آقای رئیس‌التجار
گنج بی رنج میسر نشود ، ها ، پس‌چی ؟
فرقش اینجاست که تو مسگری و من مسچی
هنر آن نیست که سوهان بکشی سگ بزنی
هنر آن است که خوش باشی و پشتك بزنی
چهره‌ات از عرق و دوده و زنگ آهن
شده همرنگ به این کفش‌دم پایی من
میل دارم بگذارم سرکاری بروی
سر املاك زنم رفته مباشر بشوی
ترسم از چانهٔ هرز تو و شهرت طلبیت
همه جا سفره کنی پهن ، فلانی اخوی است
عار دارم که بگویند تو نوکر هستی
چه رسد آن که بدانند برادر هستی
ابدا" میل ندارم که بیائی منزل
می شوم پیش‌زنم ، دختر بیگانه ، خجـل
بچه‌ام تربیتش‌روی اصول فندی است
دایه‌اش ایرلندی ، دکتر اسکاتلندی است
میس‌مادام ، دایهٔ آن ، کرده اکیدا" قدغن
طفل ولگرد تو بازی نکند با بهمن
بچه‌های تو همه زرد و ضعیف‌اند و ذلیل
همه سودائی و درد و مرض‌و زخم و زگیل
که بتو گفته تو را داخل آدم بکنی
که بتو گفته زن و بچه فراهم بکنی
اینهمه برهنه و عور چرا ساخته‌ای
اینهمه کور و کچل از چه پس‌انداخته‌ای
دو سه تائی که بزرگ‌اند به صنعت بگذار
هفت هشت ساله قبیح است بماند بیکار
دو سه تای دگرش‌را بده ، از سر واکن
پرورشگاه و گداخانه ، در آنجا جا کن
کلفت چابك و خوش‌بنیه و چالاك و قوی
کیمیائی است در این شهر ، به جان اخوی
توی این شهر در این قحط رجال کلفت
مگر این مادر اطفال تو مرده ، نکبت ؟
الغرض ، روح و روان ، راحت جانم ، اخوی
عاجزانه متمنی است مزاحم نشوی .

بقیه :

فکرماشین ...

توانند در ماشین آفریده شوند . هر آنچه که از قوانین‌معین تبعیت می کند ، هر آنچه که ممکن‌است در سیستم معینی از مفاهیم ــ که بصورت منظومه‌ای از نشانه‌های مادی و حسـی نمودار می گردد ــ شناخته شده و به بیان درآید، می‌تواند در مقیاس‌معینی " در ماشین قرار داده شود " . ماشین می تواند در شناخت خود روند فکر به انسان کمك کند . ماشین که رونویس‌مادی حالتی از فکر است، به انسان امکان می ــ دهد که این یا آن کارکرد فکر را بهتر بیان کند .تجربـهٔ بدست آمده در ساختمان ماشین های سی برنتیك پیشرفـت منطق ریاضی را آسان کرده است . این منطق پس‌از دست یافتن به حالت ناب روند تسلسل احکام و مکانیکی شدن آن فهم ژرف تر روند مذکور را ممکن ساخته است . "ماشین‌های متفکر" جای خود را در متنوع‌ترین قلمروهای فعالیت ذهنی انسان باز می یابند ، اما هرگز از چارچوب نقشی که بـه عنوان وسیلهٔ مادی دراجرای این فعالیت تئوریك برعهده‌ــ دارند ، پا فراتر نمی نهند . انسان همواره تعداد زیاد ــ تری از اعمالی که در روند فکر برعهده دارد ، به ماشیـن می سپارد . از این رو ، تنها یك چیز برای او باقی می ماند و آن خود فکر به عنوان وسیلهٔ منعکس‌نمودن واقعیت بنا بر انتزاعات است . انسان فعالیت فکریش‌را با استفاده از همهٔ شیوه‌های ممکن و "ماشین های متفکر" باز هم گسترش خواهـد داد .

بقیه:

مبارزات کارگران...

در ماه اوت، مرکز مبارزهٔ اعتصابی پرولتاریای انگلیس به صنایع سنگین انتقال یافت. این نبرد طبقاتی که از حیث دامنه بی‌سابقه بود، بیش از دو ماه طول کشید. برای نخستین بار پس از جنگ تعداد اعتصابگران همزمان ۲ میلیون نفر را در برگرفت. کنفدراسیون سندیکاهای کارگران ماشین‌سازی، ذوب فلز و کارگاههای کشتی‌سازی که ۱۷ اتحادیهٔ کارگری را در برمیگیرد، تاکتیک اعتصاب عمومی یک تا دو روزه را در پیش گرفت. در ۱۹۷۹ این نوع اعتصابات ۹ فقره بوقوع پیوست. درخواست کارگران قبل از هر چیز کاهش هفتهٔ کار و افزایش تعداد شغل بود. پایداری و یگانگی عمل اعتصابگران باعث پیروزیشان گردید. دیلی تلگراف مبارزهٔ سندیکاها را با فدراسیون کارفرمایان صنایع سنگین که بیش از ۶۵۰۰ شرکت صنعتی را در برمیگیرد، یک "جنگ واقعی صنعتی" توصیف کرده است.

زحمتکشان ایالات متحده با جنبشهای توده‌ای به اقدامات دولت و کارفرمایان که میکوشند بار سنگین بحران اقتصادی را به آنان تحمیل کنند، پاسخ میدهند. وزارت کار آمریکا اعلام کرده است که از ژانویه تا آوریل ۱۹۷۹ دامنهٔ مبارزهٔ اعتصابی به بالاترین سطح در ده سال اخیر رسیده است. تعداد روزهای کار تلف شده در پی اعتصابات کارگری به ۲/۵ میلیون رسید. این رقم ۲/۵ بار نسبت به دورهٔ مشابه در ۱۹۷۸ بیشتر است. اعتصاب ۴۰۰۰۰ کارگر و کارمند وستینگهاوس الکتریک کمپانی یکی از مهمترین نبردهای طبقاتی سال گذشته بوده است. برای نخستین بار در ربع قرن اخیر کار ۹۳ بنگاه شرکت به مدت هفت هفته متوقف گردید. علت اعتصاب امتناع کارفرمایان از امضاء قرارداد جدید جمعی بود. در ماه سپتامبر، ۵۰۰۰۰ معلم در ۱۴ ایالت کشور دست به اعتصاب زدند. بیش از ۴۰۰۰۰ کارگر و کارمند شرکت ماشین‌سازی کاترپیلار کانسترایکشن اکیپ منت برای قطع اخراج جمعی کارگران به مبارزه برخاستند. از آغاز سال کارفرمایان به اخراج ۱۰۰۰۰ کارگر پرداختند.

در ایتالیا، نبردهای طبقاتی فزونی میگیرد. طبق دادههای ابتدائی انستیتوی مرکزی آمار، طی ششماه نخست سال گذشته وقوع اعتصابات موجب از دست رفتن بیش از ۱۰۸ میلیون ساعت کار در برابر ۳۹ میلیون ساعت طی همان مدت در ۱۹۷۸ شده است. همهٔ گروههای کارگری و کارمندی عملا در جنبش درخواستگرانه شرکت جستند. در ماه ژوئن به دعوت سه ژیل، سیسیل، اویل برای پشتیبانی از درخواستهای سندیکاها یک اعتصاب عمومی صورت گرفت. این سندیکاها خواستار انعقاد قراردادهای جدید جمعی در شاخه‌های کلیدی، افزایش شغل، بهبود شرایط کار و تفویض اعتبارات برای ترمیم مناطق جنوبی ایتالیا که از حیث صنعتی عقب مانده‌اند، بودند.

تنها در ماه اکتبر، کارگران حمل و نقل چهار بار اعتصاب کردند. آنها از دولت درخواست نمودند که برای توسعهٔ وسایل حمل و نقل عمومی اعتبارات اضافی اختصاص دهد. ۲۴۹۰۰۰ نفر از کارمندان بانکها در پی آنها به مدت ۲۴ ساعت دست از کار کشیدند. کارگران موسسات شیمی سیراکوز (سیسیل) در یک اعتصاب عمومی شرکت جستند. کارگران بنگاههای اتومبیل‌سازی و فلزکاری به یک اعتصاب توده‌ای دست زدند.

موقعیت اجتماعی ـ اقتصادی در فرانسه که بیکاری در آن به مسئلهٔ درجهٔ یک بدل شده، ناگهان شدت یافت. طبق دادههای کنفدراسیون عمومی کار فرانسه تنها در ماه سپتامبر ۱۲۰۰ برخورد اجتماعی در دپارتمانهای کشور صورت گرفت. "چاشنی" انفجار در شهر لورن بوده است؛ زیرا استراتژهای اقتصادان "اروپای کوچک" در آنجا طی اجلاسیهای پیشنهاد کردند که ۲۵٪ ظرفیت تولید کارخانه‌های ذوب آهن در ۱۹۸۱ کاهش یابد.

پس از جنبش‌های نیرومند فلزگدازان در آغاز سال، کارگران صنایع اتومبیل‌سازی، حمل و نقل شهری، چاپخانه‌ها، شیمی، معدن و کارکنان بانکها دست به اعتصاب زدند. ۲۰۰۰۰ اعتصابگر موسسات شیمی خواستار بهبود شرایط کار و افزایش دستمزد بودند. ۱۷ پالایشگاه نفت از ۲۲ پالایشگاه کارشان را متوقف ساختند. موج اعتصابات چاپخانه‌ها را فرا گرفت. طی پنج سال اخیر ۱۵۰۰۰ کارگر چاپخانه بیکار شدند و ۲۰۰۰۰ نفر دیگر در سالهای آینده کارشان را از دست خواهند داد. به دعوت سندیکاها هفتهٔ مبارزه در نساجی‌ها و لباس‌دوزی‌ها سازمان داده شد. مبارزهٔ پایدار ثمرات خود را به بار آورد. اعتصاب مدیریت شرکت آلفالاوال را مجبور به چشم‌پوشیدن از اخراج ۳۷۶ نفر کارگر نمود. چهار روز بعد موج اعتصاب کارخانه فلزگدازی شوآزی (دپارتمان وال دومارن) را فرا گرفت. کارفرمایان این کارخانه ناچار شدند درخواستهای کارگران را برآورده سازند.

کانادا در سال ۱۹۷۹ صحنهٔ جنبش عظیم درخواستگرانه بود. طبق دادههای انستیتوی اقتصاد، در دههٔ گذشته ۹۱۰ روز اعتصاب بطور متوسط با شرکت ۱۰۰ نفر صورت گرفت. در ماه ژوئن، اعتصاب ۱۰ روزهٔ رانندگان که در ۱۳ بندر کولومبی بریتانیک جریان داشت به پیروزی رسید. ۵۰۰ معدنچی پلیه دولوپمنت به مدت ۵ ماه اعتصاب کردند. مقارن پائیز، رویاروئیهای طبقاتی شدت یافت. در ماه سپتامبر ۶۰۰۰ کارگر و کارمند فورد موتور آف کانادا در سن توماس و اوکویل دست به اعتصاب زدند. کارگران و رانندگان مترو و اتوبوسها دست از کار کشیدند. مونترال با ۲ میلیون سکنهٔ خود چندین روز بدون وسیلهٔ حمل و نقل عمومی ماند.

طبقهٔ کارگر کشورهای سرمایه‌داری تنها در راه منافع اقتصادی خود مبارزه نمی‌کند. سرمایه همواره به حقوق دمکراتیک و سندیکائی زحمتکشان دستبرد میزند. اعتصاب ۱۷۰۰۰ کارگر کارگاههای کشتی‌سازی کمپانی آمریکائی تنکو در نیوپورت نیوز (ایالت ویرجینیا) یکی از موارد نمونه‌وار مبارزهٔ کارگران برای حقوق اتحادیه‌ای‌شان بوده است. نبرد "محل ۸۸۸۸" نامی که مطبوعات به مبارزهٔ کارگران تنکو دادند، انعکاس وسیعی در کشور داشته است. دادگاه نزدیک به دو سال پس از تصمیم کارگران در زمینهٔ ایجاد اتحادیه‌شان به کارفرمایان شرکت تکلیف نمود سندیکای آنان را که به عضویت سندیکای کارگران کارگاههای کشتی‌سازی درآمده بود، برسمیت بشناسد.

کارفرمایان برای درهم‌شکستن جنبش وسیع درخواستگرانه در کشورهای سرمایه‌داری به فشارهای سیاسی، اخراجهای جمعی و سرکوب‌های قانونی! متوسل میشوند. به همین علت کارگران کارگاههای کشتی‌سازی تنکو بابت پیروزی‌شان بهای سنگینی پرداختند. کارفرمایان با سازش با مقامات دولتی برای درهم‌شکستن اعتصاب از هیچ چیز فروگذار نکردند. آنها دست به استخدام اعتصاب‌شکنان زدند و به ارعاب کارگران پرداختند. دیلتون فرماندار ویرجینیا برای برهم‌زدن نظم اعتصابگران بندر کارگاههای تنکو دستجات پلیس را با سگها، زره‌پوشها و هلیکوپترها به میدان فرستاد. در ماه آوریل پلیس به محلهٔ عمومی اعتصابگران هجوم آورد و به شدت آنها را مضروب و مجروح ساخت. ۷۵ تن از کارگران مصدوم به بیمارستانها انتقال یافتند.

بستن درب کارخانه‌ها برروی کارگران یکی از وسایل مبارزهٔ عادی علیه اعتصابگران است. در آغاز ۱۹۷۹ هنگامیکه رانندگان اتومبیلهای سنگین عده‌ای از شرکت‌ها دست به اعتصاب زدند کارفرمایان ۶۱۰۰ شرکت حمل و نقل آمریکائی مؤسساتشان را تعطیل کردند. طبق فرمان دولت محافظه‌کار انگلیس ۳۰۰۰ کارگر شرکت ملی شدهٔ رولزرویس قربانی تعطیل کارخانه شدند. همزمان اعلام شد که پرداختهای تامین اجتماعی به خانواده‌های اعتصابگران متوقف میشود.

جنبش اعتصابی ۱۹۷۹ از حیث مظاهر همبستگی طبقاتی زحمتکشان بسیار غنی بود. مثلا اعتصاب کارگران کارخانهٔ مونتاژ اتومبیلهای فورد، داربون (ایالت میشیگان) یک اعتصاب اعتراضی بود. آنها از کارفرمایان درخواست نمودند برای پایان دادن به امتیازات نژادی در کارخانه و اخراج نژادپرستان تصمیم جدی اتخاذ کنند. در پاسخ به اخراج غیرقانونی ۶۱ مبارز سندیکائی که به تصمیم کارفرمایان فیات صورت گرفت، تظاهرات عظیمی در بسیاری از شهرهای ایتالیا سازمان داده شد. کارگر ایتالیایی به سرمایه‌داران فهماند که دیگر تن به خودرائی نخواهد داد. کارگران شرکت فرانسوی موتوبکان به نشانهٔ اعتراض به تصمیم مدیریت شرکت نسبت به اخراج ۴۵۰ نفر ساختمانهای موسسهٔ سن کوئینتن (دپارتمان اسن) را اشغال کردند و همبستگی خود را به آنان نشان دادند.

دامنه‌یافتن جنبش اعتصابی در سال ۱۹۷۹ در باختر نشان داد که زحمتکشان در مرحلهٔ جدید آشفتگیهای اقتصادی دیگر قصد ندارند بار مشکلات را همچنان تحمل نمایند. طبقهٔ کارگر دیگر زیر بار تحمیل سیاست ریاضت کشی که از جانب سرمایه‌داران دیکته میشود، نمی‌روند. زحمتکشان بخوبی دریافته‌اند که فقط جنبش مشترک آنان میتواند حافظ حقوقشان در برابر تهاجم وحشیانهٔ سرمایه باشد.

(بحث دوم)

فکر ماشین چیست؟

مسئلهٔ جای شمارگرها در رابطه‌شان با روند فکر قبلاً به وسیلهٔ فردریک انگلس مطرح شده بود. او در مقایسهٔ کار ماشین حسابگر با فعالیت عقل (انسانی) نوشته است "عقلی که حساب می کند در حکم ماشین حساب است. این به معنای آنست که اعمال حساب با اعمال خالص منطق به نحوی مسخره‌آمیز اشتباه شود. اعمال حساب متضمن اثبات مادی یا بررسی و تحقیق است، زیرا بر مشاهدهٔ مستقیم مادی اگرچه انتزاعی مبتنی است. اعمال منطقی را جز به وسیلهٔ تفکر نمی توان به اثبات رساند و آن حقیقت‌نمائی مثبتی که خاص اعمال حساب است ندارند و چه بسیار از این اعمال (منطق) است که غلط از آب در می آید".

انگلس همانند دانستن کار شمارگر را با کار مغز انسان اشتباه مضحک توصیف کرده و آن را نتیجهٔ قیاس سطحی و درک نکردن ماهیت و ویژگی های فکر انسان می داند. هر شمارگر حتی کامل ترین آن بر اساس شِمای معین و شبکه‌ای ساخته می شود که نمی تواند برخلاف آن عمل کند. در آن روندی منطقی و شمائی از استنتاج ها مجزا شده و بنا بر عمل مشخص ریاضی در ماشین قرار داده شده است. بر این اساس روندی غنی و بغرنج در ماشین بصورت فقیرانه و شماتیزه نمودار می گردد. انسان نتایج منطق ریاضی معاصر را با جدا کردن شِماهای ساده‌اش از روند استنتاج مورد استفاده قرار می دهد و بدین سان روند نمونه‌گذار از یک حکم به حکم دیگر را مکانیکی میکند. از این رو ماشین به انسان کمک کرده و در روند منطقی استنتاج جانشین کار ذهنی اش می شود. چرا می توان این روند را بطور جزئی در ماشین قرار داد؟ برای این که فکر همواره بر مبنای پایهٔ حسی (کلمات یا سایر نشانه‌ها) که در آن معنی ایده‌ای با معنی مادی پیوند می یابد، جریان پیدا می کند. علاوه بر این، در روند فکر ما می توانیم طبق قوانین مشخص با نشانه های حسی عمل کنیم، بی آنکه به معنی شان توجه نمائیم. ماشین با ایده‌ها و تصویر های اشیاء عمل نمی کند. صرفاً از متنوع‌ترین نشانه‌های حسی سود جسته و با محتوی مادی شان عمل می کند. تنها انسان است که نتایج این نشانه‌ها را تفسیر کرده و آنها را به موهبت ماشین با معنی مشخصی در روند فکر پیوند می دهد.

بنا براین، روند منطقی تسلسل احکام در ماشین تحقق نمی یابد. چون این روند به عمل دریافت موقعیت های آغازین و نتایج نهائی استنتاج مربوط می شود. ماشین فقط بخش مربوط به عملکرد آن را بر اساس فکرهائی بعنوان نشانه‌های حسی که بر حسب قوانین مشخص در ماشین رابطهٔ مادی دارند، رونویس می کند. ماشین فکر را بطور جزئی تقلید و رونویس می کند. انسان از این استعداد ماشین به نفع خود سود می جوید. برخی کارکردها که انسان قبلاً در روند فکر برقرار کرده به ماشین منتقل می‌کند تا آن را با سرعت و دقت به انجام رساند.

استفاده از ماشین ها سرشت اجتماعی فکر را به اثبات می رساند. ماشین به فکر و عمل اجتماعی مشروط می شود زیرا محصول پیشرفت دانش و فن است. نتایج فکر در ماشین مادی میشود. هرچه فکر کاملتر باشد، بهمان نسبت ماشین پیچیده‌تر خواهد بود. برای کاربرد ماشین های جدید که وظایف تازه‌ای را باید به انجام رسانند همواره تئوری های علمی تازه‌ای وجود خواهد داشت. نفوذ انسان در رازهای طبیعت و روند خود فکر همواره ژرف‌تر خواهد بود. متوقف شدن بهبود و تکمیل فنی این ماشین ها موجب کندی پیشرفت عمل اجتماعی انسان و فکرش میشود.

ماشین برای انسان و فکرش ابزار است و به فکر کردن وی کمک می کند و او را از اعمال زیادی که در روند فکر بعهدهٔ وی است، فارغ می سازد. ماشین فقط ابزار مادی برای فکر انسان است و حد و مرز مطلق آن همین است. هر قدر ماشین تکامل یابد باز از این نقش فراتر نمی‌رود. آفریدن و فکر کردن همیشه عمل انسان است و ماشین همیشه دستیار انسان خواهد بود و فقط نقش آن فزونی می یابد. "ماشین های متفکر" که از بسط و توسعهٔ عمل و فکر انسان بوجود آمده‌اند، به فکر کمک می کنند. آنها در متنوع‌ترین قلمروها یعنی برای حل مسائلی که قبلاً بطور جزئی روشن شده‌اند یا برای طرح دوباره شان به فکر یاری می‌رسانند.

ماشین می‌تواند به فعالیت خلاق انسان کمک کند، زیرا این فعالیت نیز تابع قوانین معینی است که به شناخت در می آیند و در شکل معین بیان می شوند و بنابراین، می-

بقیه در صفحه ۵

آخرین روز

دوم ماه مه روز راحت‌باش بود. راحت‌باش ما، و حال آنکه شهر هنوز شعله‌ور بود و از شلیک توپخانه و انفجار بمب‌ها به‌خود می‌لرزید و یکه میخورد.

ساشا پیشنهاد کرد:

ـ میرویم کمی گردش بکنیم، تا نوبت بیگاریمان برسد. شاید هم بتوانیم عینکی گیر بیاوریم.

ما میدانستیم چقدر ساشا از اینکه عینکش را از دست داده ناراحت است. برایش در کوتبوس عینک پیدا کرده بودیم، ولی شیشه‌هایش ناجور بود. «یکیش به چشمم میخورد، ولی برای چشم چپ...»

به دلداری گفتم:

ـ میرویم پیدا میکنیم. در ضمن خواهیم توانست «آنها» را ببینیم...

مقصود از «آنها» هیتلر و گوبلز بود. گفته میشد که گوبلز، خود و خانواده‌اش را با گاز مسموم کرده و هیتلر هم با گلوله مغزش را داغان کرده است. شاید هم برعکس. یکی ادعا میکرد که لاشه‌شان را دیده است. گرچه ممکن هم هست که هیتلر واقعی در رفته باشد؟ باری، همه‌جور حرف زده میشد...

سه نفری به راه افتادیم، من و ساشا و وادیا. ولودیا سرخدمت بود. بیگاری‌مان غروب شروع میشد. درخت‌های آلبالو رپاراک‌ها گل کرده بودند. چمن‌ها سبز بود. زن و مرد غیرنظامی آلمانی در برابر آشپزخانه‌های صحرائی‌مان صف پایان‌ناپذیری تشکیل می‌دادند. دیگ و تابه تا بخواهی، و گاهی هم یقلاوی‌های سربازی. همه‌شان بازوبند سفیدی داشتند. سربازهامان با خوشخوئی سوپ در تابه‌ها و یقلاوی‌ها میریختند و چمچه‌های لبالب آبگوشت بود که تقسیم میکردند. پرچم‌های سفید و ملافه و حتی روپشتی و حوله از پنجره‌های خانه‌ها آویخته بود. هر چیز، همینقدر که سفید بود و باشد به‌کار می‌آمد. برلن تسلیم شده بود.

مرد سالمندی به ما گفت:

ـ آقایان سربازها! از دست من آیا خدمتی برایتان برمیآید؟

مرد آلمانی بود و نبود. روس هم نبود. مانند دیگران بازوبند سفید داشت، با سرورویی چاکرمآب. یقلاوی خود را پس پشت پنهان کرده بود. وادیا گفت:

ـ متشکریم. خودمان گلیم‌مان را از آب بیرون میکشیم...

مرد گفت:

ـ اوه! نمیدانید چقدر من خوشحالم که روسها وارد برلن شده‌اند! آخر، من اهل اودسا هستم. بله، اودسا! کارشناس شوار-دات چرم هستم و در نمایندگی بازرگانی روس کار کرده‌ام. رو-سیه را خیلی دوست دارم، دلم برایش تنگ شده! امیدوارم حالا دیگر فرصت بازگشت به وطنم را پیدا بکنم...

ساشا پوزخندزنان تکرار کرد:

ـ فرصت! و سپس با خشم افزود: یعنی شما هم می‌دانید که وطن.....

حرفش ناتمام ماند. آنگاه با خشونتی که در او عادی نبود، سرخورده گفت:

ـ برود گور باباش.... هه، وطنش!

بنظر می رسید که همه‌مان مانند او فکر می کردیم.

بسا اتفاق می افتاد که بجا و بیجا انسان کلماتی پر معنی و سرشار از هیجان بر زبان بیاورد. معنای واقعی کلمات اندك اندك محو می شود و دیگر گوئی راه به گوش پیدا نمی کند و بر دل نمی نشیند. برخی مردم از کودکی بدین گونه عادت می کنند و سخنان شریف در آنان اثری بجا نمی گذارد. انگار گلهای کاغذی یا برف ساختگی می توان سراسر عمر را به همین صورت گذراند و در پایان مانند این مرد برلینی دم از «فرصت بازگشت به وطنم» زد.

ولی روزی می رسد که ملت و کشور تو با حادثه‌ای دشوار روبرو میشوند. کلمات با همان معنای نخستین خود از نو جان می گیرند. مردم در حالیکه همین کلمات را بر زبان دارند، به میدان نبرد می شتابند و بر همهٔ دشواریها پیروز می گردند. باز با همین کلمات است که در پیروزی شادی می کنند، بر مرده‌ها زاری می نمایند و برای کودك نوزاد لالائی می خوانند و شهرهای ویران گشته را از نو می سازند.

بی شك امروز هیچیك از ما نیازی نمی بیند که این کلمات را بلند بر زبان بیاورد. نه ساشا، نه وادیا، نه من و نه هیچکدام از کسانی که زادبوم خود را ترك گفتند و تا برلن پیشروی کردند. این سخنان را ما در قلب خود داریم تازه، آیا میتوان گفت که سخن است؟ احساس است، احساس وطن....



پزشکان و پرستاران ما در نزدیکی ایستگاه راه‌آهن زیر-زمینی سرگرم کار بودند. اجساد پیران و زنان و کودکان را از زیر زمین بیرون می آوردند. اجساد کسانی را که هنگام یورش برلن به راهروهای زیرزمینی مترو پناه برده بودند و خود آلمانیها آب بدانجا رها کرده و غرقشان کرده بودند.

وادیا حیرت‌زده می گفت:

ـ آخر، این ها که هموطنان خودشان بودند! چطور ممکن است!

ساشا گفت:

ـ تو هرگز به آوشویتز یا لامسدورف نرفته‌ای. ما آنجا بوده‌ایم...

بر دیوارهای خانه‌ها شعارهائی به آلمانی نوشته بود: «ماجرای ۱۹۱۸ تکرار نخواهد شد!»، «پیروزی یا سیبری!»، «پیشوا، تا پایان به تو وفادار خواهیم بود!»

این شعارها با رنگ روغن بر دیوارهای خانه‌ها و محوطه‌ها رسم شده بود و به آسانی پاك نمی شد. هم اینك روی برخی از آنها با دوغاب گچ خط کشیده بودند. نوشته‌های دیگری در کنارشان دیده می شد که سربازان ما با خطی شتابزده نگاشته بودند: «ما در برلن هستیم!»، «تمام شد!»، «پیشوا، در آن دنیا شاد باش!»

ساشا یادآوری کرد:

ـ کار عینکم چه می شود؟

ـ ها بله، عینك!

به بررسی ویترین های شکستهٔ مغازه‌ها پرداختیم. می‌بایست چیزی شبیه مغازه‌های عینك فروشی خودمان یا دست کم داروخانه‌ای باشد. از یك کوچه گذشتیم، و یك کوچهٔ دیگر... چیزی پیدا نکردیم. باز هم صف مردم برای گرفتن سوپ یا برداشتن آب. باز هم چمن ها و درخت های آلبالو. و باز هم مردمانی با قیافهٔ بدبخت و وامانده که به ما می گفتند: «دیگر کلك کنده شد! کلك هیتلر! کلك همه!»

ساشا گفت:

ـ برویم از آن ور. شاید آنجا بتوانیم....

خیابان عریض و خلوتی در برابر ما بود. ساختمان ها بلند و به رنگ خاکستری روشن بود و شیروانی های مخروطی شکل داشت. بسیاری‌شان آسیب ندیده بودند. دور ساختمان های ویران گشته را نرده کشیده بودند و آوارها و خرده شیشه‌ها را جارو کرده با دقت به صورت کپه‌های کوچك جمع کرده بودند.

وادیا که سر چهارراه پلاکی دیده و خوانده بود گفت:

ـ اه. این همان خیابان مشهور اونتر دن لیندن است بگذار باشد! در واقع هم بنظر می رسید که خیابان مهمی است. پس شاید بتوان اینجا پیدا کرد؟

از یك گروه ساختمان ها و سپس از گروهی دیگر گذشتیم وادیا گفت:

ـ ببین!

از میان یك ویترین درهم‌شکسته چند سر مجسمه که عینك به چشم داشتند نگاهمان می کردند. همچنین دستگاه های فنی و عدسی ها و خاصه عینك در ویترین دیده میشد.

ـ حالا انتخاب کن!

ساشا همهٔ عینك ها را یکی پس از دیگری امتحان کرد و سرانجام شادمانه گفت:

ـ درست همان که لازم دارم!

ـ خوب وارسی کرده‌ای؟

ـ به چشمم می خورد. کاملاً میخورد. میدانید، انگار جان تازه‌ای گرفته‌ام! اگر بدانید چقدر خوشحالم کرده‌اید!

با نشاط خیلی بیشتری براه افتادیم. ساشا دیگر ته دلش محکم شده بود. صدایش طنین پرشوری یافته بود.

ـ راست است که باید «آنها» را دید. آخر، احمقانه است که در برلن باشیم و نبینیمشان، ها؟ گمان می کنم از آن ورها باشد، نزدیکتر به رایشتاك.

فعلاً ما رایشتاك را نمی دیدیم. ولی از غرش انفجارها و از دود آتش‌سوزی ها، حدس می زدیم که جائی در پیش روی ما نبردی در جریان است. و بی شك در همان محلهٔ رایشتاك. ساشا بازگفت:

ـ من همه‌اش به خودم می گویم، ها، در برلن هستیم! چیز واقعاً... نه، عبارتی برای توصیفش پیدا نمیکنم.

وادیا پریشان‌خاطر گفت:

ـ نمی فهمم چرا این ورها این قدر خلوت است. یکنفر هم دیده نمی شود. شاید بهتر باشد که دورتر نرویم.

ولی ساشا بنظر نمی رسید که حرف او را شنیده باشد.

راستی، هوا خوب بود. آسمان بی ابر. فقط در دوردست دود آتش‌سوزی ها تا خورشید کشیده می شد و پنهانش می کرد. بر فراز سرمان آسمان آبی گسترده بود و در گودالهای آب و شیشه‌های شکسته و عینك ساشا منعکس میشد. ساشا در سعادتی بی پایان غوطه می خورد. پیوسته هم عینك را روی بینیش جابجا می کرد.

ولی، آه. چه اتفاقی افتاد؟ عینك روی پیاده‌رو افتاد و ساشا با حرکاتی غریب خود را به دیوار خانه‌ای رساند.

ـ ساشا! ساشا، چه شده؟

ما می کوشیدیم نگهش داریم، ولی او پیوسته بیشتر تا می شد و زمزمه می کرد:

ـ عینك، عینکم....

و ما هنوز نتوانسته بودیم بفهمیم چه اتفاقی افتاده است.

ـ چیزی بیخ گوشم سوت زد.

وادیا خواست تکمه‌های پالتوی سربازی ساشا را باز کند، ولی ساشا نمی گذاشت. دست‌ها را به سینه می‌فشرد و تکرار می کرد:

ـ عینك، عینك... خوب به چشمم می خورد. حالا چه جور باید برای بیگاری بروم؟ چه احمقانه است، این..

****

وادیا گفت:

آخرش، انگار راحت‌باشی داریم.

تازه از خوردن شام فارغ شده بودیم. ستوان سوم زایکین گفت:

ـ بروید کمی گردش کنید.

سوکولوف فرمانده جوخه گفت:

ـ یه جور سکوتی هست که خوشایندم نیست.

من نگهبان کامیون ها بودم. وادیا یك شیشه مرکب چین را که از محل ستاد برداشته بود برایم آورد. بچه‌ها نمی دانم از کجا یك تختهٔ سه لا پیدا کرده بودند.

ـ بگیر، تا هوا تاریك نشده و میشود دید....

بله، تا هوا تاریك نشده.... روی رکاب ماشین گروه عکاسان نشستم و با مرکب چین شروع به نوشتن کردم:

«آرامگاه الکساندر ایوانوویچ بارینوف، سرباز دیده‌ور و دبیر سازمان جوانان. متولد ۱۹۲۵ ـ کشته شده در برلن. روز دوم ماه مه ۱۹۴۵.»

شب ساشا را به خاك سپردیم و همان شب رادیو مسکو خبر داد که برلن بطور قطع تسلیم شده است.

بقیه : اتحاد، اتحاد!

تا ژاپن و کانادا و دیگران ، روبرو بوده است باز مورد تائید فعالانهٔ آنها قرار خواهد گرفت .

در چنین احوالی ، هشیاری و آمادگی برای در هم شکستن این توطئه‌ها که نه تنها انقلاب ضد امپریالیستی ایران بلکه خود استقلال کشور را تهدید می کند وبه‌آسانی می تواند صلح را در منطقه و در سراسر جهان به خطر بیاندازد ، نهایت قدرت را دارد. بسیج نیروها و تشکیل صف واحدی از همهٔ مبارزان انقلاب باید با واقع بینی و ارادهٔ آگاهانه که مصلحت عام کشور و انقلاب را بر حساب گری های گروهی و تعصب یا منزه طلبی عقیدتی مقدم بدارد ، صورت بگیرد . از این کار چاره نیست . شعار وحدت ، که حضرت امام آن همه بر آن تکیه کرده‌اند ومی ـ کنند ، در یگانگی رزمی توده‌ها و در اتحاد نیروهای متشکل انقلابی است که تحقق می یابد . در مرزبندی این اتحاد است که می توان خط فاصل درستی میان دوست و دشمن کشید و تلاش‌های زیانبخشی را که در پوشش عقیدتی اما در حقیقت به انگیزهٔ منافع طبقاتی ، برای آشفته ساختن قضاوت عامه در یک چنین مسئلهٔ اساسی انجام گرفته است و می گیرد ، خنثی کرد . ما اکنون در مبارزهٔ مرگ و زندگی با امپریالیسم هستیم . هر قدم که به اشتباه برداریم ، می ـ تواند ما را و انقلاب ما را به ورطهٔ نابودی ساقط کند. ساده ترین و غریزی ترین اصل مبارزه حکم می کند که از تعداد دشمنان احتمالی بکاهیم و بر شمار دوستان بیفزا ـ ئیم . با همه نمی توان در آن واحد دشمن بود . نمیتوان دوست را به احتمال آن که در آینده شاید از او دشمنی ببینیم یا فرضا" رقیب ما شود ، امروز برنجانیم . ما باید جست و جوی متحدان را در سطح نیروهای داخلی و در مقیاس منطقه و جهان ، تا حدی که پیروزی بر دشمن مشترک را تامین کند یک وظیفهٔ جدی انقلابی بدانیم . اما البته تنظیم حدود و موارد همکاری با متحدان لازم است . به این مسئله باید دقیقا" اندیشید و تصمیم گرفت . و پیش از همه باید درهای مذاکره را بازگذاشت و به بحث نشست . همهٔ نیروهای ضد امپریالیستی ، در داخل و خارج ، متحدان بالقوهٔ مایند و خوشبختانه اغلب شان در یاری رساندن به ما و به پیروزی انقلاب ما بسیار هم فعال‌هستند زیرا می دانند که انقلاب ما جزئی از انقلاب عمومی زحمتکشان جهان است و بر سر نامگذاری زحمتکش و مستضعف هم با کسی سر ستیز ندارند . برعکس ، دست یاری شان به سوی ما دراز است . این دست رابفشاریم و به کمک آن کشور خود را و انقلاب خود را از خطری که تهدید ش‌می کند نجات دهیم .

باری ، هم در میان نیروهای انقلابی درون مرزها و هم در سطح سیاست جهانی ، مسئلهٔ امروز سامان دادن و نافذ کردن اتحاد هاست . وسواس بیهوده نشان ندهیم و درنگ نکنیم . چرخ تاریخ سریع تر از آن می گردد که‌منتظر رفع دودلی ها و پرواهای ما بماند .

بقیه : توسعه‌طلبی اقتصادی...

بعلت قدرت روزافزون شرکتهای چند ملیتی ونفوذ شان درامور بین المللی بعضی ازمؤلفین باخترآنها رابعنوان نیرویی مستقل ازدولت قلمداد میکنند ـ پرفسورایروینگ هوروویتز ازدانشگاه راجرز ایالات متحده آمریکاعقیده دارد که ظهور شرکتهای چند ملیتی نشان میدهد که‌نقش سیاست خارجی دولت مرکزی تاچه اندازه محدود شده است . اودرتلاش‌برای جداکردن دولتهای امپریالیستی ازانحصارات ونسبت دادن موارد متعددی ازمداخلات خشن درامورداخلی کشورهای آمریکای لاتین به شرکتهای مذکورمی نویسدکه‌دراین شرایط" سیاست خارجی دولت فدرال چیزی جز دم که سگ یعنی شرکتهای بزرگ آن را تکان میدهند ، نیست " . دراین زمینه نظریهٔ کاملا" مخالف دیگری نیزوجود دارد : مثلا" سیاست شناس آمریکائی جمس‌پتراس و پژوهشگر استرالیایی موریس‌مورلی دراین باره می نویسند: "هرچند شرکتهای چند ملیتی منافع وامکانات اقتصادی عظیمی دارند ، باوجوداین ،فاقد دستگاه نظامی ، مالی ، ایدئولوژیك واداری هستند که دراختیار دولت امپریالیستی قراردارد". آنهاتاکید میکنندکه "دردنیای امروز ، بدون دولت امپریالیستی شرکتهای بزرگ غولهای عاجزی بیش‌نیستند

درواقع ، سرمایه‌داری انحصارگرد ولتی محصول درآمیختن دستگاه دولتی باانحصارات است . یکی ازنتایج مهم این درآمیختن ، مشارکت نمایندگان چند ملیتی‌هاو بانك های بسیار بزرگ در دولتها ، کمیته هاوارگان های "مشورتی "وابسته به دولت هاست . واین امربه‌شرکتهای چند ملیتی امکان می دهدکه درسیاست دولتهایشان تاثیر نیرومندی داشته باشند . دولتهای امپریالیستی بنا به ماهیت خود مدافع منافع وهدف های اساسی درازمدت رژیم استثمارگرانه درمجموع آن وقبل ازهرچیز مدافع منافع درونزد یك انحصارات بین المللی هستند . زیرا سرمایه‌هایی که آنها درکشورهای رهایی یافته بکارمی اندازند ، درآخرین تحلیل به رشد مناسبات‌تولید سرمایه‌داری کمك میکنند،

برنامه های دولتی درزمینه "کمك "اقتصادی وفنی به کشورهای درراه رشد وسیلهٔ مهمی برای حفظ منافع طبقاتی امپریالیسم درعرصهٔ بین المللی است .بنابقاعدهٔ کلی ، سرنوشت "کمك "کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری دردست سود برندگان قراردارد : زیراشرایطی که‌درپرتو آن موافقت صورت می گیرد ونیزتوزیع کمك های فنی بین شاخه‌های مختلف اقتصادی ازطرف کشورهای کمك کننده تعیین میشود . یك تحلیل روشن دربارهٔ نحوهٔ توزیع "کمك " واگذارشده ازطرف آژانس‌بین المللی رشد نشان می دهد که ۳۸/۸٪ ازاین کمکها برای حفظ دستگاههای اجرایی دولت وشستشوی مغزی ایدئولوژیك مردم‌کشورهای درراه رشد ، ۲۵٪ آن برای نیازهای اجتماعی و تنها ۲۲٪ به تولید اختصاص‌یافته است . اقتصاددان هندی ب . پاندرجه ضمن تحلیل "کمك "آمریکابه کشورهای در راه رشد تاکید میکندکه‌این کمك ها هیچگاه بدون قید و شرط نبوده‌است . ایالات متحدهٔ آمریکاهمواره کوشیده است ،اندیشهٔ الگوقراردادن آمریکا درزمینهٔ شکل حکومت ، سیاست مالی ، قوانین مالیاتی ، اشکال سرمایه گذاری های خصوصی جاده سازی ، تاسیس بندرگاهها و وسایل ارتباطی تولید نیروی برق وسیستم پولی وآموزشی رابه مردم هند تحمیل نماید . درصورتی که اتحاد شوروی همواره سعی کرده‌است براساس‌روح احترام وکمك متقابل از هند کشوری مستقل وآزاد بسازد .

هدف "کمك "کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری ازحیث اقتصادی همانا حفظ تولید ساده درکشورهای رهایی یافته است . این سیاست هیچگاه به رشد نیروهای مولده وافزایش‌سرمایهٔ مولد این کشورهاکمك نمیکند .بنابراین این "کمك " فقط برای رفع مشکلات موقتی کشورهای جوان مفید واقع میشود .

درعین حال ، "کمك "اقتصادی وفنی باخترموجب افزایش‌سرسام آور وام کشورهای درراه رشد شده‌است . مبالغی که‌این کشورها سالیانه بعنوان تادیه‌وام هاوسود ـ های آن می پردازند از ۰/۷ میلیارد دلاردر۱۹۵۵ به ۱۲/۷ میلیارد دلار در۱۹۷۵رسیده است . مجموع‌وام های این کشورها به کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری در۱۹۷۷ به مبلغ ۲۵۰میلیارد دلار بوده است ، درصورتی که‌این وام هادر۱۹۶۵ ، ۳۸ میلیارد دلار ودر۱۹۷۴ ، ۱۴۰ میلیارد‌دلار بود .

موسسات "خیریه" خصوصی نقش‌مهمی دراستراتژی امپریالیسم درکشورهای درراه رشد بازی میکنند .این مؤسسات درایالات متحدهٔ آمریکا شامل مؤسسات فورد اندومنت ، راکفلروکارنگی ودرآلمان فدرال شامل موسسات ف . انبرت ، ف ، تومن وك .ادنائروغیره است .این مؤسسات که باسازمان های دولتی همکاری بسیار نزدیکی دارند ، خود رابه دفاع‌ازمنافع‌چند ملیتی های مختلف محدود نمی سازند ، بلکه هدف های استراتژیك طبقه فرمانروای این قدرت هارامنعکس‌میکنند .بنابراین ازکمك مالی دولتهای کشورهای امپریالیستی به‌برنامه های متعدد این موسسات نباید درشگفت بود .

کیفیت درآمیختن منافع دولت امپریالیستی وچند ملیتی هادرنمونهٔ اجرای وظایفی ازاین قبیل بخوبی نمایان میگردد : مثلا" ازهر ۱۰۰۰۰۰ دانشجوی خارجی که درایالات متحده تحصیل‌میکنند ، ۱۰۰۰۰نفر ازبورس ـ تحصیلی دولت آمریکا استفاده کرده و بورس‌تحصیلی بقیه از "کیسهٔ پرفتوت " شرکتهای خصوصی وموسسات "خیریه "تامین میگردد . شرکتهای آلمان باختری مانند کروپ ، دامبلر ـ بنز ، فولکس‌واگن ورگ ، دماگ ، ـ زیمنس‌وسایرین به پرورش‌فنی ۱۰۰۰۰ دانشجوی کشورهای درراه رشد که‌به‌این کشورآمده‌اند اشتغال دارند ودراین زمینه ازکمك مالی فعال دولت نیزبرخوردارند .

علاوه براین ، برنامه های "کمك "کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری وظیفهٔ‌مهم دیگری رانیزبعهده دارد . زیرایکی ازشرایط اعطای "کمك "انعقاد موافقت نامه های بین دولتی درزمینهٔ تضمین سرمایه‌گذاری های خصوصی دربرابر خطر زیان هایی است که‌درموارد‌غیر قابل تبدیل بودن ارزها ، ملی شدن وخلع‌ید وجود دارد . این "کمك "پایهٔ حقوقی محکمی برای توسعه‌طلبی چند ملیتی هادرکشورهای درراه رشد بوجود می آورد . چنانکه‌درآغاز سالهای ۷۰ جمهوری فدرال آلمان با ۳۶ کشور ، سویس‌با ۱۷ کشور وایالات متحدهٔ آمریکابا ۱۲ اکشور رهایی یافته چنین قراردادهایی رامنعقد کرده‌اند .

کمك اقتصادی ومالی دولتهای سرمایه‌داری به چند ملیتی ها همین هدف راتعقیب میکند . بهمین منظور در۱۹۶۹شرکت سرمایه گذاری خصوصی خارجی (اوپیك) درایالات متحده‌تاسیس‌شدکه وجوه سرمایه گذارهای بیمه شده وضمانت شدهٔ آن در۱۹۷۴به ۵/۵میلیارد دلار رسیده‌است . درژاپن ، بمنظورکمك به اجرای طرح هایی درخارج وجلب سرمایه هابرای آن در۱۹۷۲شرکت مختلطی (باسرمایه های دولتی وخصوصی) موسوم به سرمایه گذاری خارجی تاسیس‌شد . ازسوی دیگربانك ملی صادرات ـ واردات ژاپن به چند ملیتی های ژاپنی اعتباراتی تا ۵۰٪ سرمایه گذاری های مستقیم شان‌در خارج واگذار میکند . اروپای باختری نیزبرای سرمایه گذاری های خارجی یك سیستم تضمینی تاسیس‌کرده‌است . چنانکه "طرح بار" افزایش‌اعتبارات سودمند صادراتی وتفویض‌آن به چند ملیتی های فرانسوی راتصویب کرده ودراین اواخر مشوق سرمایه گذاری هادرخارج بوده است . درجمهوری فدرال آلمان ، دولت سرمایه گذاری های خصوصی چند ملیتی هارادربرابر خطرملی شدن درکشورهای درراه رشد ضمانت کرده وازراه شرکت آلمانی همیاری اقتصادی به فعالیت های شان کمك مالی میکند .

توسعه طلبی امپریالیستی چند ملیتی هادرکشورهای درراه رشد براساس فراوانی نیروی کارارزان وذخیره های ثروت های مهم ملی ترغیب میشود . دستمزدهای کارگران وکارمندان درکشورهای درراه رشد ۱۰تا ۱۵بار پائین ترازدستمزد های کشورهای صنعتی پیشرفتهٔ سرمایه‌ـ داری است . طبق داده های سازمان ملل متحد ، در آغاز سالهای ۶۰میانگین (متوسط) درآمد سرانهٔ سالیانه‌درکشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری ۱۰۳۷دلارودر کشورهای درراه رشد ۸۳دلاربوده است . این شکاف در۱۹۷۴ بازهم عمیق ترشد وبه ترتیب رقم ۳۶۰۰و ۲۶۵ دلار رانشان میدهد . درخصوص‌منابع‌طبیعی باید گفت که طبق ارزیابی های موجود ، کشورهای درراه‌رشد ۳۶٪ فسفات ، ۴۰٪ سنگ‌آهن ، ۴۸٪ مس ، ۶۴٪ ـ بوکسیت ، ۸۳٪ منگنز و۸۴٪ کبالت راتولید میکنند . آفریقابه تنهایی بیش‌از ۹۰٪ دخیره های جهانی الماس پلاتین وسنگ کرم رادرزیرخاکهایش‌نهان دارد . خاور نزدیك ومیانه ۶۳٪ دخیره های مکشوف نفت راکه برابر با ۵۵ میلیارد تن است دردست دارد ـ این مقداربیش ازده برابر دخیره های نفتی ایالات متحده است .

بنابراین ، تصادفی نیست که چند ملیتی هادرکشورهای درراه رشد درصنایع‌استخراج مواد اولیه وتغییر وتبدیل آنها مواضع بسیار محکمی دارند.. براین اساس است که اینترنایشنال نیکل کورپورایشن تقریبا" ۶۰٪ تولید وتجارت نیکل وچند ملیتی های آمریکن کلایمکس‌پترولیوم کورپورایشن ، آنگلوـ آمریکن‌کورپورایشن اف سود آفریکا کنیکات کاریروآناکوندا تا ۵۰٪ تولید وتجارت مولیبدن وهفت شرکت چند ملیتی ۳۰٪ کل تولید مس‌وکنسرسیوم ـ های آمریکایی : آماکس ، آسارکو ، رانکه ، هیلووپنج شرکت چند ملیتی دیگرتا ۵۰٪ تولید وتجارت سنگ سرب

بقیه در صفحه ۲

هفته نامهٔ
اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران
صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول : محمود اعتمادزاده «به‌آذین»
تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۴۴۳۸۴